

نقد خاقانی‌پژوهی در تذکرة‌های فارسی*

محیا ستوده‌نیا^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء(س)

دکتر مهدی نیک‌منش

دانشیار دانشگاه الزهراء(س)

چکیده:

خاقانی شروانی از سرآمدان قصیده‌سرایی در ادب فارسی است. با وجود پژوهش‌های سودمندی که در شیوه شاعری و وقایع دوران حیات خاقانی صورت گرفته‌است، زوایای تاریک و نقاط مبهم فراوانی در این حوزه همچنان باقی است. بخشی از این ابهامات نشأت‌گرفته از نخستین اظهارنظرهای نه‌چندان موثقی تذکرة‌نویسان متقدم، و نیز تکرار این اقوال در تذکرة‌های متأخر بر آنهاست. این نقدهای بیرونی، خود سبب رواج برخی اطلاعات نادرست در میان اهل ادب و حتی در منابع خاقانی‌پژوهی شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که تاکنون در حوزه خاقانی‌پژوهی تحقیق مستقیمی در زمینه ضرورت بازنگری آراء و اقوال تذکرة‌نویسان صورت نگرفته‌است. از این‌رو پژوهش حاضر با تمرکز بر شیوه نقد درونی (مبتنی بر آثار)، بر اساس گفته‌ها و اشارات خاقانی در دیوان، تحفة‌العراقین و منشآت او، به بررسی انتقادی اقوال صاحبان تذکرة در حوزه خاقانی‌پژوهی می‌پردازد تا میزان نوآوری، تأثیرپذیری، و صحت و سقم مندرجات این‌دست از آثار ادب فارسی، در حیطه مورد بحث، نمایان گردد. نتایج این پژوهش در دو بخش قابل دسته‌بندی است: نقد کلی تذکرة‌های فارسی و نقد خاقانی‌پژوهی در تذکرة‌های فارسی. بررسی شرح حال خاقانی در تذکرة‌های فارسی بیانگر آن است که مندرجات تذکرة‌الشعراء دولتشاه سمرقندی به انحاء مختلف در تذکرة‌های متأخر بر آن راه یافته‌است. دیگر اینکه خلط اسامی شخصیت‌ها و روایات مربوط به آنها نیز در برخی تذکرة‌ها رایج است و در اغلب کتب تذکرة اطلاعاتی که درخصوص شاعر آمده‌است، در مقایسه با حجم اشعاری که از وی نقل شده، بسیار ناچیز می‌نماید. در بخش خاقانی‌پژوهی تذکرة‌ها، پیوند خاقانی با دختر ابوالعلاء گنجوی روایتی است رایج اما نامعتبر که با شواهد موجود در آثار خاقانی همخوانی ندارد. روایت صاحبان تذکرة از ماجرای حبس خاقانی نیز با مبهم‌گویی و خلط شخصیت‌ها و وقایع همراه است. همچنین تذکرة‌نویسان تمایلات صوفیانه خاقانی را مربوط به اواخر عمر او دانسته‌اند؛ حال آنکه بررسی شواهد گویای آن است که تحوّل روحی خاقانی در جوانی وی رخ داده است.

واژگان کلیدی: خاقانی، تذکرة‌های فارسی، نقد بیرونی، نقد درونی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۲/۲۶ تاریخ پذیرش نهایی: ۹۴/۱۰/۱۴

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: s.sotudeniya@student.alzahra.ac.ir

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: s.sotudeniya@student.alzahra.ac.ir

۱- مقدمه

بخشی از آثار تحقیقی ادب فارسی به تذکره‌نویسی اختصاص دارد. این دست از آثار صرف نظر از سرچشمه‌هایی که برای تحقیق فرا روی محققان قرار می‌دهند، عموماً اساس کارشان بر تقلید، مجمل‌گویی و گاه مبهم‌گویی و تکیه بر حافظه است. با وجود چنین کاستی‌هایی متأسفانه، بخش مهمی از ارجاعات و استنادات در تحقیقات ادبی بر مندرجات تذکره‌ها استوار است.

خاقانی شروانی از سخنگویان قوی طبع و بلندفکر زبان فارسی است که زوایای گوناگون و بعضاً مبهم حیات او توجه محققان و ادب‌پژوهان را، بویژه در سالهای اخیر، به خود جلب نموده است. از آنجاکه بسیاری از اظهارنظرها و داوری‌های مرتبط با شرح-حال خاقانی بر مبنای قول صاحبان تذکره‌هاست، اکتفا به اطلاعاتی نه چندان موثق و بعضاً نادرست از آسیب‌های جدی این قبیل تحقیقات به‌شمار می‌رود.

به نظر نگارندگان، با تأمل در گفته‌ها و اشارات خاقانی در دیوان، تحفه‌العراقین و منشآت، می‌توان به نتایج دقیق‌تری در حوزه خاقانی‌پژوهی در مقایسه با داده‌های تذکره‌نویسان دست‌یافت. بررسی‌ها نشان می‌دهد که تاکنون تحقیق مستقلی در این باره صورت نگرفته است و تنها بدیع‌الزمان فروزانفر در اثر ارزشمند خود، «سخن و سخنوران»، به بررسی مندرجات تذکره‌های فارسی التفات نشان داده‌اند و آنچه در سال‌های اخیر در کتب و مقالات حوزه خاقانی‌پژوهی راه‌یافته نیز بیشتر بر پایه تحقیقات مرحوم فروزانفر استوار است. بدین ترتیب ضرورت بررسی انتقادی تذکره‌ها به‌عنوان سرچشمه و خاستگاه مطالب مندرج در اثری چون «سخن و سخنوران» و تحقیقات پس از آن روشن می‌گردد. در این پژوهش در بدو امر با مراجعه به منابعی نظیر «تاریخ تذکره‌های فارسی» (گلچین معانی، ۱۳۶۳)، تذکره‌های مشتمل بر شرح حال خاقانی مشخص گردید و سپس کار اصلی پژوهش آغاز و با توجه به نسخه‌های چاپی موجود، به بررسی تذکره‌های زیر پرداخته شد.

لباب‌الالباب (۶۱۸ق)، نفحات‌الانس (۸۸۳ق)، مجالس‌النفایس (۸۹۶ق)، روضات‌الجنان و جنات‌الجنان (۹۷۵)، تذکره‌الشعرا (۹۸۲ق)، هفت اقلیم (۹۹۶ق)، مجالس‌المؤمنین (۱۰۱۰ق)، عرفات‌العاشقین (۱۰۲۲ق)، مرآت‌الخیال (۱۰۲ق)، ریاض‌الشعرا (۱۱۶۱ق)، آتشکده‌آذر (۱۱۷۴ق)، بستان‌السّیاحه (۱۲۳۷ق)، ریاض‌العارفین (۱۲۶۰ق)، نتایج‌الافکار (۱۲۵۸ق)، مجمع‌الفصحا (۱۲۸۴ق)، ریحانة‌الادب (۱۳۷۳ق)، طرائق‌الحقائق (دوره فاجار). پس از طبقه‌بندی موضوعی و نقل شواهد در خصوص نام، لقب، تخلص، تاریخ ولادت خاقانی، زادگاه و استادان وی، مذهب، تصوف خاقانی، گرفتاری او در زندان، مکنت و دارایی او و تاریخ وفاتش بخش نقد و نظر آورده شده است. در بخش نقد و نظر، با تمرکز بر آثار و اشارات شخص خاقانی، صحّت و سقم مطالب نقل شده از متن تذکره‌ها بررسی شده است. در این بخش برای بررسی‌های دقیق‌تر به تألیفات ادوار اخیر چون «دانشمندان آذربایجان» اثر محمدعلی تربیت و «سخن و سخنوران» تألیف بدیع‌الزمان فروزانفر نیز استناد شده است. از آنجا که خاقانی نه فقط در شعر و شاعری، که در نثرنویسی و کتابت نیز مبرّز و ممتاز بوده و نویسندگان تذکره به این جنبه کار خاقانی پرداخته‌اند، در ادامه مقاله، در بخشی مجزاً مغفول ماندن مهارت خاقانی در نثر و دبیری او نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

۲- نقدهای بیرونی و درونی در حوزه خاقانی‌پژوهی

با وجود اقبال پژوهشگران به حوزه خاقانی‌پژوهی در سال‌های اخیر، هنوز جوانبی از زندگی خاقانی بدرستی بر ما معلوم نگردیده است. شاید از عمده دلایل این ابهام، از دست‌رفتن بخشی از نوشته‌های خاقانی در سفر ناموفق وی به قصد خراسان باشد.^۱ با این حال هنوز هم برای زدودن این ابهامات، راهی بهتر از تأمل در متن آثار خاقانی و بررسی انتقادی منابع معتبر خاقانی‌پژوهی، پیش روی پژوهشگران این حوزه نیست. عدم تردید در پژوهش‌های گذشته و پذیرفتن کامل آنها که منجر به تکرار و ترویج

آرای نه چندان موثق منابع پیشین گردیده، نیز مشکلی است که دامنگیر تألیفات جدید شده است.

از جمله منابع پر استناد در حوزه خاقانی‌پژوهی، تذکره‌ها هستند. تذکره (Biographies) اثری است که در آن شرح احوال و زندگی‌نامه مشاهیر اعم از امیران، وزیران، اندیشمندان و شاعران و معرفی آثار ایشان بیاید. چنان‌که از بررسی نام‌گذاری تذکره‌های فارسی بر می‌آید، تذکره‌نویسان عموماً، خود نام «تذکره» را برای این‌گونه آثار انتخاب نکرده‌اند، بلکه از کلماتی چون مجمع، ریاض، حدیقه، روضه و . . . استفاده کرده‌اند که همگی مفهوم مجموعه را می‌رساند.

از نخستین کسانی که در زبان فارسی به امر تذکره‌نویسی برای شاعران مبادرت کرده‌اند، ابوطاهر خاتونی (قرن ۶ و ۵ هـ.ق.) است که «مناقب الشعراء» را به او نسبت داده‌اند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۵، ص ۳۰۹) قدیمی‌ترین تذکره فارسی موجود «الباب‌الباب» محمد عوفی است که فواید تاریخی و ادبی فراوانی دارد و از حیث عبارت‌پردازی به شیوه «یتیمه‌الدهر» ثعالبی نگاشته شده است. (زرین‌کوب، ۱۳۸۸، ص ۲۴۰) از دیگر کتب تذکره می‌توان به تذکره الشعراء تألیف دولت‌شاه سمرقندی، تذکره هفت اقلیم از امین احمد رازی و مجمع الفصحاء اثر رضاقلی‌خان هدایت اشاره کرد.

گذشته از منابع معدود و ارزشمندی چون تذکره نصرآبادی که اطلاعات اجتماعی مفید و مباحث ارزنده‌ای در نقد شعر دارد، بررسی تذکره‌های متقدم و نیز متأخر نشان می‌دهد که این‌دست از آثار با کاستی‌های قابل توجهی در شیوه نگارش همراهند؛ از جمله اینکه جزئیات مطرح‌شده در شرح حال شاعران، ناقص است؛ در شرح حال نویسی، از منابع مشخصی استفاده نشده و در صورت استفاده معمولاً از آنها نام برده نمی‌شود؛ معیار انتخاب اشعار نیز عموماً صرف سلیقه صاحب تذکره است؛ گذشته از اینها، اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان شاعر ذکر نمی‌شود و روش استدلال بر منبای استنباط‌های شخصی و همراه با حدس و گمان است. از آنجا که صاحبان تذکره به شرح حال

نثرنویسان نپرداخته‌اند، طبعاً به دبیری خاقانی و شیوه ممتاز او در نثر نیز اشاره‌ای نکرده‌اند.

آنچه از شرح حال خاقانی به تذکره‌های فارسی راه یافته است از نام، لقب، تخلص، زادگاه، استادان، مذهب، تمایلات صوفیانه، گرفتاری در زندان، جاه و مکتب و وفات خاقانی فراتر نمی‌رود. پژوهش حاضر در جهت نقد، اصلاح و تکمیل آن داده‌ها، بر مبنای اشارات خاقانی در دیوان، تحفة العراقرین و منشآت او، به بررسی این اقوال می‌پردازد.

۲-۱- نام^۳

نام خاقانی در اکثر منابع تذکره‌ای، «ابراهیم» آمده است؛ از جمله در عرفات-العاشقین (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۲۶۹)، تذکرة الشعراء (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۹) نتایج الافکار (گویاموی، ۱۳۸۷، ص ۲۶۱)، روضات الجنان و جنات الجنان (کربلایی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۱)، مجالس المؤمنین (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۶۱۶)، مرآت-الخیال (لودی، ۱۳۷۷، ص ۲۴)، آتشکده آذر (آذربئیگدلی، ۱۳۳۷، ص ۳۶)، ریاض الشعرا (واله داغستانی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۷۰۲)، ریاض العارفین (هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۸۴)، طرائق الحقائق (معصوم علیشاه، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۲۵)، مجمع الفصحا (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۲۳)، مجالس النفاثس (نوایی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۱)، ریحانة الادب (مدرّس، ۱۳۴۶، ج ۲، ص ۱۰۹). اما جامی در نفعات الانس نام خاقانی را «بدیل» آورده است. (جامی، ۱۳۷۳، ص ۶۰۵)

نقد و نظر

چنانکه نقل شد، نام خاقانی در غالب تذکره‌ها، به صورت «ابراهیم» آمده است. علاوه بر تذکره‌ها، منابع بیرونی دیگری نیز همین نام را برای خاقانی پذیرفته‌اند. ابوبکر بن رستم بن احمد الشروانی که در قرن یازدهم هجری نسخه خطی منشآت را در کتابخانه خود داشته، نام شاعر را «مولانا ابراهیم خاقانی. . .» ذکر می‌کند و «ابراهیم» نامی است که بر سنگ مزار شاعر نقش بسته است.^۴ (کندلی، ۱۳۷۴، ص ۵۲) افزون‌براین،

محمدعلی تربیت (تربیت، ۱۳۱۴، ص ۱۲۹) و علی عبدالرسولی، مصحح نخست دیوان خاقانی همین نام را برای شاعر پذیرفته‌اند. (خاقانی، ۱۳۸۹، شش) پروفیسور هادی حسن نیز آنجا که از شعرای نامدار شروان یاد می‌کند، خاقانی را با نام «ابراهیم» می‌خواند. (حسن، ۱۳۸۲، ص ۱)

اما مرحوم فروزانفر نام خاقانی را «بدیل» دانسته و گفته است: «حجت آنان که نام خاقانی را ابراهیم دانسته‌اند، این بیت است:

به خوان معنی آرای، ابراهیمی پدید آمد
زیشت آزر صنعت علی نجار شروانی

«که مقصود از ابراهیم، لازم عرفی معنی یعنی بت‌شکن است و یای وحدت قرینه آن است که به آخر اعلام متصل نگردد.» (فروزانفر، ۱۳۸۰، ص ۶۱۳) البته، چنانکه خواهد آمد، کاربرد «ابراهیم» در این وجه به بیت فوق محدود نیست و شواهد دیگری نیز در تحفة العراقین و منشآت وجود دارد.

ضیاءالدین سجادی نیز نام بدیل را برای خاقانی پذیرفته و در مقدمه دیوان مصحح خود، آورده است: «خاقانی خود نیز در مواردی چند به نام خویش اشاره کرده و می‌گوید:

«بدل من آمدم‌اند جهان سنایی را
بدین دلیل پدر نام بدیل نهاد»

(خاقانی، ۱۳۸۵، شش)

اما به نظر می‌رسد که «نام» در اینجا لزوماً نه به معنی اسم، که به جای کنیه یا بخشی از کنیه آمده است. چنانکه خاقانی «نام» را در بیت دیگری نیز با چنین معنایی به کار برده است:

چون دید که در هنر تمامم
حسان عجم نهاد نامم

(خاقانی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۰)

توضیح این که «حسان عجم» لقبی است که خاقانی از سوی کافی‌الدین عمر بدان ملقب گشته است. با توجه به همین توسع معنایی، خاقانی گاه «نام» را به جای «تخلص» به کار برده است:

او به نسبت خواننده خاقانی مرا
 من کنم «خاقان همّت» نام خویش
 (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۷۷۹)

به نظر می‌رسد تمایلی که خاقانی به یادکرد ابراهیم و آزر در اشاره به خود و پدرش دارد، فراتر از وجه تمثیل باشد. خاقانی در نامه‌ای که به سیف‌الدین نوشته است، می‌گوید: «خاقانی را به دست مردمی از خاک به آدمی تو کردی. ابراهیم پسر نجاری بود، برای خدا خانهٔ اخلاص در وادی خراب بنیاد افگند. دعاگوی هم پسر نجاری است که خانهٔ صدق به جهت سایهٔ خدای در ولایت جان بنیادمی افگند.» (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۸۸)

خاقانی در تحفةالعراقین نیز در پاسخ به خواجه‌ای که از نام و موطن وی پرسش کرده، به «خلیل» و «شروان» اشاره کرده است:

گفتا چه کسی و چیست نامت	اصلت ز کجا، کجا مقامت
گفتم متعلّمی سخن ران	میلاد من از بلاد شروان
بوده چو خلیل عهد اوّل	فرزند دُرُوگری معطل

(خاقانی، ۱۳۸۷، ص ۴۵)

چنانکه از متن بر می‌آید، خاقانی نام خود را مستقیماً اظهار نکرده و پاسخ خواجه را ضمن اشاره‌ای به نام ابراهیم (ع) بیان داشته است. افزون بر شواهد مذکور، از اشاراتی که خاقانی در مورد پسر عمویش -وحیدالدین- دارد، نکته‌ای قابل استشهاد است که احتمال ابراهیم نام بودن خاقانی را تقویت می‌نماید. در بیتی از دیوان آنجا که خاقانی به درگذشت عمویش، کافی‌الدین عمر، اشاره دارد، از عثمان^۶ او یاد می‌کند:

گر ز قضای ازل عهد عمر درگذشت
 تا به ابد، مگذراد نوبت عثمان او

(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۳۶۶)

همچنین خاقانی در ترجیع‌بندی^۷ که در مدح وحیدالدین سروده است، به نام پسرعمّ خویش اشاره دارد:

نایب ادريس، عثمان عمر كز فر او حلّ و عقد عيسوى دارد حیات آباد من
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۵۲۴)

در ابیات پایانی همین ترجیع بند خاقانی انساب و حیدالدین را چنین برمی‌شمرد:
ظاهر است انسابش از کافی عمر در گیر و رو

می‌شمر تا قدسلف عثمان و ابراهیم او
(همان، ص ۵۲۷)

بدین‌سان، مشخص می‌گردد که پدربزرگ خاقانی، «عثمان» و جدّ اعلایش «ابراهیم» نام داشته‌اند. با توجه به این مهم و شواهد مستدلّی که از نظر گذشت می‌توان چنین استنباط کرد: همان‌گونه که کافی‌الدین عمر نام پدرش، عثمان را بر پسر خود نهاده، علی نجّار نیز نام نیای خویش، ابراهیم را بر فرزندش نهاده است. این رسم به منظور زنده نگاه داشتن نام بزرگان خاندان، هنوز هم در نواحی مختلف ایران رواج دارد.

۲-۲- لقب

صاحبان تذکره لقب خاقانی را افضل‌الدین آورده‌اند؛ از جمله در تذکره الشعراء (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۹)، نفحات الانس (جامی، ۱۳۷۳، ص ۶۰۵)، عرفات العاشقین (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۲۶۹)، ریاض الشعراء (واله داغستانی، ۱۳۸۴، ص ۷۰۲)، مجمع الفصحاء (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۲۳)، روضات الجنان (کربلایی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۱)، ریحانة الادب (مدرّس، ۱۳۴۶، ج ۲، ص ۱۰۹)، طرائق الحقائق (معصوم عیاش، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۲۵) و

جامی در «بهارستان» و امیرعلیشیر نوایی در «مجالس النّفایس» به لقب «حسان عجم» نیز اشاره کرده‌اند:

«وی را به سبب کمالی که در صناعت شعر داشته، حسان‌العجم لقب کرده‌اند.»

(جامی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۱)

- «او را حسان عجم می‌گفته‌اند چه افصح و ابلغ شعرا بوده.» (نوایی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۱)

نقد و نظر

مشهورترین لقب خاقانی «افضل الدین» است که بر سنگ مزارش نیز نوشته شده و مشاهیر عصر، همچون احمدسیمگر و مجدالدین خلیل، شاعر را به همین لقب خوانده‌اند. (کندلی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۶، فروزانفر، ۱۳۸۰، ص ۶۱۲) خاقانی خود در اشعارش، از لقب «افضل» مکرر یاد کرده است؛ از جمله در مرثیه امام عمادالدین ابهری که در تحفة العرّاقین آمده است:

تا آخر دم ز روز اوّل بودی به زبانش: افضل! افضل!
(خاقانی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۳)

نیز آنجا که گفته است:

آزادان را نبینی «افضل» از «آزادی» دو حرف اوّل
(همان، ص ۶۱)

ای افضل ار مشاطة بکر سخن تویی این شعر در محافل احرار کن ادا
(همان، ص ۶)

«افضل» از زین فضول‌ها راند نام افضل به جز «اضل» منهید
(همان، ص ۱۷۳)

در منشآت به لقب «افضل الدین» اشاره‌ای نشده اما در سرآغاز برخی از نامه‌های خاقانی به بزرگان عصر از لقب «حسان العجم» بدین شکل یاد شده است: خادّمه حسان العجم الخاقانی (خاقانی، ۱۳۶۲، صص ۶۳، ۶۹، ۷۴، ۱۱۶)

خاقانی در دیوان نیز از لقب «حسان عجم» یاد کرده است. او زمانی که به روضه مقدّس نبوی درآمد، با لقب «حسان عجم» مدح پیامبر اسلام (ص) گفت:

مصطفی حاضر و حسان عجم مدح سرای پیش سیمرخ خمش طوطی گویا بینند
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۹۹)

خاقانی آن گونه که خود در تحفة العراقین و در ذکر کافی الدین عمر می گوید، از سوی عمویش بدین لقب ملقب شده است^۱:

چون دید که در سخن تمامم
حسان عجم نهاد نامم
(خاقانی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۰)

در شعر خاقانی لقب حسان پیش از کاربرد خاص، به شکل عام مورد استفاده قرار گرفته است. گاهی نیز خود را «نایب حسان» (خاقانی، ۱۳۸۵، صص ۷۶ و ۳۱۶) و «ثانی حسان» (همان، ص ۹۵) خوانده است. البته در این تعبیرها تسلط حسان بن ثابت در امر شاعری پیش از خاقانی نیز مورد توجه شاعران فارسی سرا بوده است، چنانکه ناصر خسرو به همین شیوه سروده است:

جان را ز بهر مدحت آل رسول
گه رودکی و گاهی حسان کنم
(ناصر خسرو، ۱۳۷۲، ص ۳۰۵)

مرا حسان او خوانند ایراک
من از احسان او گشتم چو حسان
(همان، ص ۳۲۶)

سنایی نیز نظم خویش را هم پایه نظم حسان می داند:

گه چو بو عمر و علا، فرش قرائت گستریم
سنایی، ۱۳۸۵، ص ۴۱۳
گه چو حسان بن ثابت، مدحت احسان کنیم

شاعری بگذار و گرد شرع گرد ایرا تو را

زشت باشد بی محمد، نظم حسان داشتن
(همان، ص ۴۶۶)

مطابق آنچه گذشت و با توجه به اشاراتی که در بخش «نام» پیرامون کنیه خاقانی ذکر شد، نام «ابراهیم»، کنیه «ابوبدیل» (ابی بدیل) و القاب «افضل الدین» و «حسان العجم» برای خاقانی پذیرفتنی می نماید.

۲-۳- تخلّص

قول صاحبان تذکره در تذکره الشعراء (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۲)، مجمع- الفصحا (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۳۲)، مرآت الخیال (لودی، ۱۳۷۷، ص ۲۴)، ریاض- العارفین (هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۸۴) چنین است که خاقانی در ابتدا «حقایقی» تخلّص می‌کرده و پس از آنکه ابوالعلاء گنجوی او را به دربار منوچهر شروانشاه برده، به خاقانی تخلّص یافته‌است. این روایت در تذکره «عرفات العاشقین» (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۲۶۹) نیز آمده، اما آنجا که نویسنده به ذکر نام شاعر پرداخته ترتیب «خاقانی الحقایقی» را رعایت کرده است. تخلّص خاقانی در لباب‌الالباب نیز به صورت «خاقانی الحقایقی» (عوفی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۲۱) ذکر شده‌است. همچنین جامی در بهارستان (جامی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۱) خاقانی را «خاقانی حقایقی شروانی» خوانده است.

نقد و نظر

ابوالعلاء ضمن قصیده‌ای که به‌عنوان گله و شکایت از خاقانی سروده، چنین می‌گوید:

چو شاعر شدی نزد خاقانت بردم لقب نیز خاقانیت بر نهادم

(تربیت، ۱۳۱۴، ص ۲۸)

به نظر نگارندگان عبارت «چو شاعر شدی» در این بیت، بر آغاز کار شاعری خاقانی دلالت دارد. در قصیده‌ای که خاقانی در اوان جوانی در مدح منوچهر شروانشاه سروده، تخلّص خاقانی به‌کار رفته‌است. (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱) همچنین، از دو غزلی که با تخلّص حقایقی سروده شده است، بوی خامی شعر به مشام نمی‌آید. ابیات مقطع این دو غزل چنین است:

ز در تو چند لافم که تو روزی از وفا به حقایقی نگفتی که سگ در منی

(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۶۷۷)

چون کار به کعبتین عشق افتد شش پنسج زنش حقایقی باید

(همان، ص ۵۹۲)

خود خاقانی در برخی از نامه‌هایش و همچنین در دیباچهٔ مثنوی «تحفة العراقین» هر دو تخلص را در کنار یکدیگر به کار برده است. در دیباچهٔ مثنوی تحفه (بند ۱۸) آمده است: «مگر ناظم این تحفه حسان العجم الخاقانی الحقایقی، وقتی خدمت این سلطان یافت...» (خاقانی، ۱۳۸۷، ص ۶) تقدّم «خاقانی» بر «حقایقی» که در منشآت (خاقانی، ۱۳۶۲، صص ۶۳، ۶۷، ۷۴، ۱۱۷، ۱۲۲، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۷۴ و ۲۷۸) هم مضبوط است، خود گواه تأخر لقب حقایقی بر خاقانی است و قول رایج در تذکرها را تأیید نمی‌کند. غفار کندلی چنین احتمال داده که شاعر بسیاری از اشعار خود را که تخلص حقایقی داشته، از میان برده و یا آن سروده‌ها جزو آثاری که خاقانی در بازگشت از ری گم کرده بود، از بین رفته است. (کندلی، ۱۳۷۴، ص ۱۰۳) گذشته از تردیدی که در گفته‌های کندلی وجود دارد، به نظر می‌رسد که تخلص حقایقی بی ارتباط با تحویل روحی شاعر نباشد و «حقایقی» را نباید تخلص شعری شاعر برشمرد بلکه نامی است که خاقانی پس از درد طلب و توبه و انابت، خود را بدان خوانده است.

۲-۴- تاریخ ولادت خاقانی

در تذکرها‌های معروف به سال تولّد خاقانی اشاره‌ای نشده است.

نقد و نظر

زمان ولادت خاقانی به تحقیق مشخص نیست. در این باره او خود در ابیاتی به سال ۵۰۰ هجرت اشاره دارد که به نظر می‌رسد بر ذکر «عقد کامل» متوجه است؛ یعنی خاقانی فقط شمار قرن را مدّ نظر داشته و به ذکر دقیق تاریخ ولادت خود نپرداخته است.

از لفظ من که پانصد هجرت چو من نژاد ماند هزار سال دگر مخبر سخاش
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۴)

پانصد هجرت چو من نژاد یگانه باز دوگانه کنم دعای صفاهان
(همان، ص ۳۵۷)

التفات خاقانی به ذکر عقد کامل نمونه‌های دیگری هم دارد. چنانکه در بیتی که در سفر دوم حج (سال ۵۶۹ ه.ق.) سروده است، ۶۹ سال را در نظر نیاورده و گفته:

از پی حج در چنین روزی به پانصد سال باز

بر در فید آسمان را منقطع سان دیده‌اند

(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۹۲)

فروزانفر با ارائه دلایل مشروحی سال ۵۲۰ ه.ق. را زمان ولادت خاقانی می‌داند (فروزانفر، ۱۳۸۰، ص ۶۳۵) و این تاریخ با ضبط نسخه‌ای از جنگ لالا اسماعیل که مورد توجه شفیعی کدکنی است (خاقانی، ۱۳۸۵، ختم الغرائب، نه)، مطابقت دارد.

تکمله این بحث:

خاقانی در خلال پاره‌ای از سروده‌هایش، اشاراتی به سن و سال خویش کرده است؛ از جمله در قطعه‌ای به مطلع زیر که پیش از بیست سالگی خود سروده است:

نیست سالم دو ده ولی به سخن نه فلک یک جوان ندید چو من

(همان، دیوان، ص ۹۱۳)

و در قصیده‌ای به مطلع:

هین که به میدان حسن رخس درافکنند یار

بیش بهاتر ز جان نعل بهایی بیار

که شاعر به بیست و چهار سالگی خود اشاره می‌کند:

ساعت روز و شب است سال حیاتم بلی جمله ساعات هست بیست و چهار از شمار

(همان، ص ۱۸۱)

نیز در قصیده‌ای که در پاسخ به رشیدالدین وطواط سروده، از بیست و پنج سال

عمر شاعر سخن رفته است:

طویلۀ سخنش سی و یک جواهر داشت نهادمش به بهای هزار و یک اسما

به سال عمرم از او بیست و پنج بخریدم شش دگر را شش روز کون بود بها

(همان، ص ۳۰)

و در ابیاتی از تحفةالعراقین که به بیست و پنج سالگی خود و مرگ عمویش، کافی-الدین، اشاره دارد:

چون پای دلم به گنج درکوفت سالم در بیست و پنج درکوفت
دانشست کز اهل نطق بیشم از شادی آن بمرد پیشم
(خاقانی، ۱۳۸۷، ص ۲۲۰)

در قصیده مدح اصفهان:

پار من از جمع حاج بر لب دجله خواستم انصاف ماجرای صفاهان...
مدت سی سال هست کز سراخلاص زنده چنین داشتم وفای صفاهان...
درسنه ثانون الف به حضرت موصل راندم ثانون الف سزای صفاهان...
(خاقانی، ۱۳۸۵، صص ۳۵۵-۳۵۴)

سنه ثانون الف معادل است با سال ۵۵۱ هـ.ق. با این شرط که «پار» در این قصیده به معنای «سال گذشته» و نه «پیش از این» باشد و با توجه به اشاره‌ای که خاقانی به سی سالگی خود دارد، سال ولادت او به ۵۲۱ یا ۵۲۲ باز می‌گردد.

۲-۵- زادگاه

برخی از تذکره‌نویسان از جمله هدایت در مجمع‌الفصحاح (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۲۳)، آذر بیگدلی در آتشکده آذر (آذر بیگدلی، ۱۳۳۷، ص ۳۶)، امیرعلیشیر نوایی در مجالس‌النفایس (نوایی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۱) و زین‌العابدین شیروانی در بستان‌السیاحه (شیروانی، ۱۳۱۵، ص ۳۲۴) خاقانی را شیروانی دانسته‌اند.

اما معصوم‌علیشاه در طرائق‌الحقائق (معصوم‌علیشاه، ۱۳۸۲، ص ۲۸۰) و حسین کربلانی در روضات‌الجنان (کربلایی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۲) به تصریح بیان داشته‌اند که خاقانی شیروانی است نه شیروانی.

نقد و نظر

چنانکه نوشته آمد برخی تذکره‌نویسان خاقانی را شیروانی دانسته‌اند. مرحوم سعید نفیسی در مقاله‌ای تحت عنوان «شروان و شیروان» در باب تمایز این دو خطه چنین

آورده است: «شیروان در ایران نام سه آبادی بوده است؛ یکی همان شهر کوچک از توابع قوچان، دوم آبادی کوچکی در لرستان و سوم روستایی در بخارا که یاقوت نام می‌برد. اما شهر شروان که در زمان قدیم در سرزمین اران بوده، امروز مرز آذربایجان شوروی است و شعرای بزرگ از این شهر برخاسته‌اند.» (نفیسی، ۱۳۲۷، صص ۳۲-۲۳)

محققانی چون غفار کندلی آورده‌اند که خاقانی «در شماخی، پایتخت شروان، چشم به جهان گشود.» (کندلی، ۱۳۷۴، ص ۴۱) شماخی در احسن‌التقاسیم مقدّسی چنین وصف شده است: شماخیّه در پای کوهی واقع شده، بناهای آن سنگی و گچی است و آب جاری و باغستان دارد. همو شروان را شهر بزرگی با بازارها و مسجدجامع توصیف کرده (مقدّسی، ۱۳۶۱، ص ۲۸۳) و فاصله شهر شماخی تا شهر شروان را سه مرحله نوشته است.^۹ (همان، ص ۲۸۷) از اظهارنظر شادروان غفار کندلی چنین بر می‌آید که وی شروان را ناحیه‌ای در آذربایجان به حساب آورده و به‌وجود شهری به نام شروان معتقد نبوده است. اما خاقانی خود در دیوان شروان را شهر خوانده:

عیب شروان مکن که خاقانی هست از آن شهر کابتدایش شر است
عیب شهری چرا کنی به دو حرف کاول شرع و آخر بشر است
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۶۸)

و جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی نیز در معارضات خود با خاقانی به صراحت از شهر شروان یاد کرده است:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد یک سخن از من بدان مرد سخندان برد
(اصفهانی، ۱۳۶۲، ص ۸۵)

خاقانی در تحسّر بر وفات عمّ و تخلّص به مدح پیامبر اسلام (ص) قصیده‌ای سروده و در همین قصیده طبق اشارتی که به شماخی داشته است، می‌توان دریافت که خاقانی شهربند و مقیم شماخی (نه لزوماً زاده آن خطه) بوده است:

چون به شماخی تو را کرد قضا شهربند نام شماخی توان مصر عجم ساختن
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۳۱۶)

نیز در تحفةالعراقین پس از شکایت از شر شروان و نهیب حاسدان، از تنگنای مسکن خود (شماخی) یاد می‌کند:

تنگ آمد بر دلم شماخی
گلخن جایی بدین فراخی
زندان من است مسکن من
هر موی موکل تن من

(خاقانی، ۱۳۸۷، صص ۲۱۳-۲۱۲)

و چنان‌که از دیوان خاقانی بر می‌آید موطن او شهر شروان از بلاد اران است:
عیب شروان مکن که خاقانی هست از آن شهر کابتداهش شر است

(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۶۸)

چون به غزنین ساحری شد زیر خاک خاک شروان ساحری دیگر بزاد
(همان، ص ۸۵۸)

پرده فقرم مشیمه، دست لطفم قابله خاک شروان مولد و دارالادب منشای من
(همان، ص ۳۲۳)

غفار کندلی از بیت اخیر چنین نتیجه گرفته که خاقانی از دارالادب شماخی بر آمده است. (کندلی، ۱۳۷۴، ص ۴۳) او همچنین آورده که خاقانی در شهر «دارالادب شماخی» دارای حوزه علمی تدریس و تعلیم بوده است. (کندلی، ۱۳۴۸، ص ۳۱۹)

در رفع این شبهه باید توضیح داد که «دارالادب» در بیت اخیر نام محلّ خاصی نیست (استعلامی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۰۴) بلکه ترکیبی است که در معنای خانه ادب، مجلس علم و فضل و مدرسه به کار رفته است. (سجّادی، ۱۳۸۲، ص ۴۶۳) استعمال این قبیل ترکیبات برای توصیف مکان در منشآت خاقانی نمونه‌های فراوانی دارد: دارالنعم ری (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۱)، دارالملک شماخی (همان، ص ۷۶)، دارالنحوس شروان (همان، ص ۱۱۳)، دارالانس موطن (همان، ص ۲۳۶)، دارالعزّ شروان (همان، ص ۱۵۳)، دارالملک خراسان (همان، ص ۲۸۱).

۲-۶- استادان

تذکره‌نویسان متفقاً ابوالعلاء گنجوی را استاد خاقانی می‌دانند. دولت‌شاه در تذکرة-

الشعراء، به نقل از تاریخ گزیده، چنین آورده است: «ابوالعلا دختر خویش به خاقانی داد. فلکی را نیز طمع دامادی استاد بود. چون دست نداد رنجید. می‌خواست که سفر کند. استاد جهت رضای او، بیست هزار درم بدو بخشید و گفت‌ای فرزند، این بهای پنجاه کنیزک ترکی است که همه بهتر از دختر ابوالعلا باشد. فلکی بدان خشنود و راضی شد و چون خاقانی جاه و شهرت یافت، نخوت کرد و به استاد التفات نمی‌کرد.» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۴) ماجرای وصلت خاقانی با دختر ابوالعلا در تذکره عرفات العاشقین (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۲۷۰)، مجمع‌الفصحاء (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۳۲) و در آتشکده آذر (آذر بیگدلی، ۱۳۳۷، صص ۵۲-۵۱) نیز نقل شده است. اوحدی در عرفات العاشقین می‌گوید: فلکی شروانی پسرخوانده و شاگرد مهین ابوالعلا گنجوی است. چون خاقانی به عرصه نظم درآمد، وی از شعرای مقرر مشهر و استادان زمان بود چنانکه بعضی را توهم شده که وی استاد خاقانی است، چه، در بدایت حال او نیز در مقام تربیت وی شده، هم مشق وی بوده است و صاحب گزیده اگر چه نسبت استادی خاقانی به وی کرده، ابوالعلا را استاد وی می‌داند. (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۳۱۷۸)

رضاقلی‌خان هدایت در مجمع‌الفصحاء چنین آورده: «بعضی فلکی را استاد خاقانی دانسته‌اند؛ چنانکه اثیر اخسیکتی در معارضه با خاقانی گوید:
ز آخور فلکی، توسنی برون آمد که طوق نعلش بر حلقه دهان من است» (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۴۱۶)
جامی نیز در نفحات الانس (جامی، ۱۳۷۳، ص ۶۰۵) خاقانی را شاگرد فلکی می‌داند.

نقد و نظر

در تاریخ گزیده‌ای که امروز چاپ شده و در دست است در شرح احوال ابوالعلا و خاقانی و فلکی چنین داستانی را نمی‌یابیم و تنها مطلب مشترک میان قول دولت‌شاه و متن تاریخ گزیده قطعه‌ای است از ابوالعلا که در شرح حال ابوالعلا و نیز خاقانی آمده است، اما ابیات آن دو قطعه با هم مطابقت تام ندارد.

همچنین، دولت‌شاه می‌گوید: «بعضی گویند فلکی شروانی استاد خاقانی است و این درست نیست بلکه شیخ عارف آذری در جواهرالاسرار، می‌آورد که خاقانی و فلکی هردو شاگردان ابوالعلا گنجه‌اند و حمدالله مستوفی فلکی را استاد خاقانی می‌گوید.» (دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۵، ص ۱۸۰) اما با مراجعه به متنی که از تاریخ گزیده موجود است، چنین اشاره‌ای را نمی‌یابیم. بنابراین، چه بسا که متن کامل تاریخ گزیده به دست ما نرسیده باشد!

ماجرای وصلت خاقانی با دختر ابوالعلا، پس از دولت‌شاه سمرقندی نیز در اقوال تذکره‌نویسان متأخر راه یافته‌است. با این حال، در صحت و سقم آن جای تردید است. محمدعلی ناصح در اینکه ابوالعلا دختر خود یا دختر دیگری را به عقد خاقانی در آورده، اظهار تردید نموده و چنین آورده است: «ابوالعلا دختر خود و یا دختر دیگری را در حباله نکاح خاقانی در آورد.» (ناصر، ۱۳۰۴، ص ۲۱۹)

خاقانی در مطلع سوم قصیده‌ای که در مدح صاحب‌الجیش موفق‌الدین عبدالغفار سروده، ضمن هجو بدگوی خویش، به ماجرای عشقبازی خود و عواقب آن اشارتی دارد و می‌گوید:

تصنیف نهاده بر من از جهل	الحق، اولی است آن به بهتان
گفتا ز برای عشقبازی	ببرید ستمد موی ^۱ بهمان
لیکن جایی که باشد آنجا	از خانه خدایی اش پشیمان

(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۳۴۹)

دور نیست که ظن میانجی‌گری ابوالعلا در ازدواج خاقانی برآمده از همین ابیات بوده باشد. آن‌گونه که شاعر می‌گوید، ماجرای عشقبازی شاعر در خانه همان شخص بدگوی رخ داده است. اما از این ابیات اشارتی دال بر شخص ابوالعلا بر نمی‌آید. علی عبدالرسولی در حاشیه دیوان مصحح خود این ابیات را شکایت از مجیرالدین بیلقانی دانسته (خاقانی، ۱۳۸۹، ص ۳۳۸) و آن‌گونه که سجادی در حاشیه دیوان مصحح خود آورده، این ابیات در نسخه‌های مج، ص و ل نیامده‌است. (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۳۴۹)

اما از نامه‌ای که خاقانی به شهاب‌الدین نوشته، اطلاعات مفیدی درخصوص همسر نخست او به دست می‌آید. در این نامه چنین آمده است:

«و کهنتر بیست و پنج سال جهت محافظت و مراعات، زنی روستایی را -رَحْمَهُاللهُ تَعَالَى- درد سر و درد دل از شروان چندان داشت که اگر بنویسد تجویف هوای خافقین بر سر او شود. و من کهنتر را در آن دیه، فلاحان، هزار نوبت دشنام دادند و بر سر راه آمدند و بر من تیرانداختند و پدر و برادر مرحوم او -رَحْمَهُاللهُ تَعَالَى- مرا فحش گفتند و بر من شمشیر کشیدند و من روزی، بر سر او زنی دیگر نکردم، او را دشمن کام نگردانیدم. مَعَمَّا که از هزار خبا و خدر بزرگان، مرا طلبیدند...» (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۲)

با توجه به متن فوق، خاقانی ۲۵ سال را با این زن به سر برده و به او عشق می‌ورزیده^{۱۱} و در راه این عشق، از بلای ضرب و طعن بستگان دختر در امان نبوده است. اما از این عشق روی گردان نبوده و در وقت بیماری آن زن با آن که بزرگان خاقانی را برای وصلت فرا خوانده بوده‌اند، به آن روستایی زاده وفادار مانده، تیماردار و خدمتکار و طشت‌نه و دستاب‌ده آن مرحومه بوده است و چون از دنیا مفارقت کرده، خاقانی به موافقت او از شروان بیرون آمده است. (همان) گفته‌های خاقانی درخصوص این زن و پدر و خویشان او، هیچ‌گونه ارتباطی را با ابوالعلا نشان نمی‌دهد. زیرا ابوالعلا گنجوی از کرام و بزرگان عصر و ملک‌الشعراي خاقان کبیر، منوچهر دوم، بوده و در فرامین و مناشیر او را استاد‌الشعراء می‌نوشته‌اند. (تربیت، ۱۳۱۴، ص ۲۷)

به عقیده غفّار کندلی هریسچی، مدعیان وصلت خاقانی با دختر ابوالعلا بدین بیت ابوالعلا استناد نموده‌اند که در یکی از دستنویس‌های تذکره هفت‌اقلیم نقل شده است:

به جای تو بسیار کردم نکویی تو را دختر و مال و شهرت بدادم

(کندلی، ۱۳۷۴، ص ۱۸۶)

اما با بررسی ضبط‌های مختلف این بیت می‌توان احتمال داد که شکل اصیل آن در گذر زمان دستخوش تغییرات بسیاری گشته‌است چنانکه در هیچ‌یک از ضبط‌های دیگر،

واژه «دختر» نیامده است. برای نمونه بیت مورد نظر در تاریخ گزیده بدین شکل نقل شده:

چو رغبت نمودی به شاگردی من تو را نعمت وصلت و چیز دادم
(مستوفی، ۱۳۶۴، ص ۷۲۳)

و در همانجا به ضبط دیگر بیت به صورت «نعمت و وصلت» اشاره شده است. غفار کندلی در یکی از مقالات خود پیرامون زندگی خاقانی، بیت مذکور را بدین شکل آورده است:

چرا حرمت من نداری که حالا تو را خلعت و وصلت و چیز دادم
(کندلی، ۱۳۴۶، ص ۲۷۱)

بیت مورد بحث در تذکره عرفات العاشقین به صورت زیر نقل شده است:
چو رغبت نمودی به استادی من به تو تحفه و صلّه و سیم دادم
(اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۰۷)
در ریاض الشعرا (واله داغستانی، ۱۳۸۴، ص ۸۵) نیز عیناً به همین شکل آمده است.
و در دانشمندان آذربایجان چنین ضبط شده است:

چو رغبت نمودی به شاگردی من تو را خلعت و صلّت و چیز دادم
(تربیت، ۱۳۱۴، ص ۲۷)

گفتنی است استعمال صله / صلت به صورت مشدد در شعر خاقانی نیز نمونه دارد؛ از جمله در دیوان:

بمرد مردمی آخر که صلّت چو منی کم از قراضه معلول قلب کردار است
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۸۴۳)

و در تحفة العراقین:

زین پس همه نور ناب بخشم صلّت مه و آفتاب بخشم
آباد برین سپهر رفعت مه صلّت و آفتاب خلعت
(خاقانی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۷)

که در بیت واپسین، کاربرد توأمان «خلعت» و «صلّت» نظیر ضبطی است که محمدعلی تربیت از بیت ابوالعلا نقل نموده است.

با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد که شکل نخستین «صلّه / صلّت» که پس از واو عطف قرار گرفته است، زمینه را برای خوانش نه چندان دقیق آن به صورت «وصلت» (در معنای ازدواج) فراهم نموده باشد و چه بسا که واژه «دختر» نیز با همین دستاویز از سوی کاتبان جایگزین «وصلت» شده باشد.

مسئله دیگری که تردیدبرانگیز است، استادی فلکی بر خاقانی است. همان‌گونه که گفتیم برخی از صاحبان تذکره، فلکی را استاد خاقانی دانسته‌اند. در مقدمه دیوان فلکی نیز به بیت مذکور از اثیرالدین اخیسکتی که در معارضه با خاقانی سروده و در مجمع-الفصحا آمده، اشاره شده است. (فلکی شروانی، ۱۳۴۵، ص ۳) اما با مراجعه به دیوانی که امروزه از اثیر اخیسکتی در دسترس است، شعری بر این وزن و بدین قافیه و ردیف نمی‌توان یافت. در تذکره الشعراء آنجا که در شرح حال خاقانی به معارضات اثیر با او اشاره شده، قصیده اثیر به مطلع:

«گره‌گشای سخن خامه توان من است خزینه‌دار روان خاطر روان من است»

(دولت‌شاه سمرقندی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۵)

نقل شده است اما بیت مورد بحث ما در میان ابیاتی که دولت‌شاه از این شعر نقل کرده است، موجود نیست.

۲-۷- مذهب

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین، طبق رسم و شیوه خود خاقانی را شیعه دانسته و آورده است: «همچنان که مذهب عذب توحید داشته، نقش مذهب اهل بیت علیهم‌السلام- بر لوح اعتقاد می‌نگاشته.» (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، صص ۶۲۲-۶۱۷) او معتقد است که در آن زمان، خاقانی تقیه می‌کرده و عقیده خود را صریحاً اظهار نمی‌کرده است. قاضی شوشتری ابیاتی هم برای اثبات مدعای خویش نقل کرده است:

علوی دوست باش خاقانی کز عشیره علی است فاضل تر^{۱۲}
 (شوشتری، ۱۳۷۷، ص ۶۲۰)
 سرها بینی کلاه در پای در مشهد مرتضی زمین سای
 جانها چو سپاه نحل پر جوش بر خاک امیر نحل مدهوش...
 (همان، ج ۲، ص ۶۲۰)

شیخ عباس قمی نیز در هدیه الاحباب می گوید: «ظاهر آن است که شیعه بوده، لکن چون در زمان تقیه بوده نمی توانسته اظهار کند.» (قمی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۹)
 گفتنی است جز در تذکره‌هایی که سعی در شیعه نشان دادن خاقانی داشته‌اند، در دیگر تذکرها از مذهب خاقانی ذکری به میان نیامده است.

نقد و نظر

توجه خاقانی به برخی مقدسات اهل تشیع چشمگیر است. خاقانی از امیرمؤمنان (ع) همواره با احترام و ارادت یاد می‌کند و نسبت به علی بن موسی الرضا (ع) نیز احساسات پاک و بی‌شائبه‌ای ابراز می‌دارد. یکی از آرزوهای او در سفر به خراسان زیارت روضه پاک رضاست:

بر سر روضه معصوم رضا شبه رضوان شوم ان شاء الله
 گرد آن روضه چو پروانه شمع مست جولان شوم ان شاء الله
 (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۴۰۶)

همچنین در ذکر مظلومیت خویش و جفای معارضان از واقعه کربلا با تأثر یاد و به مظلومیت سیدالشهدا (ع) و نااهلی شمر و یزید اشاره می‌کند:

من حسین وقت و نااهلان یزید و شمر من

روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا

(همان، ص ۲)

با این حال نمی‌توان خاقانی را پیرو مذهب تشیع پنداشت. زیرا او بر ائمه شافعی چون امام محمدیحیی (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۳۷) و شیخ الاسلام ابومنصور عمده‌الدین

حفده (همان، ص ۳۰۰) مرثیه‌سرایی کرده یا مدح گفته‌است. همچنین در اشعارش همواره از چهار یار پیامبر به احترام یاد کرده است:

چهار یارش تا تاج اصفیا نشدند
نداشت ساعد دین یاره داشتن یارا
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۹)

پیش آرم چار یارش را شفیع
کز هدی‌شان، عزّ والا دیده‌ام
(همان، ص ۲۷۵)

حتّی در ایاتی به رافضیان طعنه زده و ایشان را «امت شیطان» دانسته و گفته است:
این رافضیان که امت شیطانند
بی دینانند و سخت بی ایمانند
از بس که خطا فهم و غلط پیمانند
«خاقانی» را «خارجی» می‌دانند
(همان، ص ۷۱۵)

و در مدح خواجه هم‌الدین، حاجب منوچهر شروانشاه، گوید:
گر معتقدتر ار تو شنیدیم هیچ میر
پس اعتقاد «رافضیان» رسم و سان ماست
(همان، ص ۸۰)
در قطعه‌ای نیز عقیده معتزله را در باب رؤیت نکردن خداوند به چشم جسم رد می‌کند:

رؤیت حق به بر معتزلی
خوش جوابی است که خاقانی داد
دیدی نیست بین انکارش...
از پیی رد شدن گفتارش؛
گفت: من طاعت آن کس نکنم
که نینم پس از آن، دیدارش
(همان، ص ۱۹۱)

از شواهد فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت که خاقانی، همچون معاصران خود، بر طریقه تسنّن و پیرو شافعیّه و در مذهب کلامی نیز از پیروان اشاعره بوده است. اما آزاداندیشی و حسن نیت، او را از تعصّب و عناد با مقدّسات و پیشوایان شیعه برکنار داشته است.

۲-۸- تصوف خاقانی

چنانکه پیش از این آمد، دولت‌شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء از گرایش خاقانی به خدمت فقرا و اهل سلوک یاد کرده است. تمایل خاقانی به فقر و تصوف در تذکرة‌های پس از دولت‌شاه نیز راه یافته است و تذکرة نویسانی چون امین احمد رازی، اوحدی بلیانی، آذر بیگدلی، گوپاموی و رضاقلی خان هدایت نیز همین امر را سبب محبوس گشتن خاقانی دانسته‌اند. پیش از دولت‌شاه، جامی در شرح حال خاقانی آورده است: «وی را از مشرب صافی صوفیان، شربی تمام بوده است.» (جامی، ۱۳۷۳، ص ۶۰۵)

نقد و نظر

مرحوم فروزانفر نیز به شیوة تذکرة نویسان پیش از خود، تمایلات صوفیانه خاقانی را به اواخر دوران زندگی او مربوط و زهدورزی را مرحله‌ای پیش از حصول تصوف خاقانی دانسته است: «یک‌چند او به روش زاهدانه رغبت بسیار داشت و از باده‌گساری اجتناب می‌کرد»^{۱۳}... ولی تصوف تاحدی فکر و دماغ وی را تعدیل و تر و تازه کرد.» (فروزانفر، ۱۳۸۰، ص ۶۲۲)

اما سیدحسین آموزگار که از فحوای ابیاتی از تحفة العراقین به توبه شاعر در جوانی، پی برده بود در مقدمه تحفة الخواطر و زبدة التواظر، خاطر نشان می‌سازد که خاقانی در ایام جوانی، از مناهی توبه نمود و قدم در راه فقر و فنا نهاد و ابواب معرفت و اشراق به رویش گشاده گردید. (آموزگار، ۱۳۳۳، ص ۱۱) وی با تذکر این موضوع که شاعران شرق از جمله خاقانی، مطابق معمول در اواخر عمرشان توبه کرده و به تصوف گراییده‌اند، به این نکته نیز اشاره دارد که تحول اندیشه خاقانی در مسیری متفاوت بوده است و بدین ترتیب زمینه را برای تحقیق درباره حیات ذهنی خاقانی بر پایه‌ای صحیح آماده نموده و به اشتباهی که از گذشته تا زمان ما تکرار می‌شد، پایان داده است. زیرا در واقع تمایلات صوفیانه خاقانی در اشعاری که وی در ایام جوانی سروده نیز جلوه‌گر است؛ از جمله در قصیده‌ای به مطلع:

هین کز جهان، علامت انصاف شد نهان ای دل، کرانه کن ز میان‌خانه جهان
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۳۱۲)

شاعر در ابیات متعددی ارزش فقر عرفانی را خاطر نشان می‌کند:

از حادثات، در صف آن صوفیان گریز
کز بود غمگنند و ز نابود شادمان
ز ایشان شنو دقیقه فقر از برای آنک
تصنیف را مصنف بهتر کند بیان
جز فقر هر چه هست همه نقش عاریه است
اندر نگیں فقر، طلب نقش جاودان
تا در دل تو هست دوقبله ز جاه و آب
فقرت هنوز نیست دو قله ز امتحان
فقر سیاه پوش چو دندان فرو برد
جاه سپیدکار کند خاک در دهان
چون عزّزل هست غم زوروزر مخور
چون فرّ فقر هست دم از مال و مل مران
(همان، صص ۳۱۳-۳۱۲)

این قصیده به قرینه بیت زیر

«ای پای بست مادر و وامانده پدر
براً بوالدیه تو را دید دودمان»

مربوط به جوانی شاعر و دوران حیات والدین اوست.

در منشآت، خاقانی در نامه‌ای به عموی خود، کافی‌الدین خاطر نشان می‌سازد که مدّت سه سال است از آمال و اموال، اعراض کرده است. با وجود این نامه، جای تردید نیست که تحوّل روحی خاقانی در روزگار جوانی او رخ داده است. زیرا با توجه به اینکه کافی‌الدین تا بیست و پنج سالگی خاقانی در قید حیات بوده، اعراض خاقانی در بیست و دو سالگی یا پیش از آن محقق گشته است. در ادامه مقاله بیشتر به این نامه خواهیم پرداخت.

علاوه بر پنج قصیده نخست دیوان و قصیده شینیه خاقانی به مطلع:

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش
(همان، ص ۲۰۹)

که از مهمترین قراین وجود رگه‌های تصوّف او به‌شمار می‌رود، در دیوان و نامه‌های خاقانی شواهد متعددی از گرایش وی به خانقاه و ارتباط او با صوفیانی چون

نجم‌الدین احمد سیمگر^{۱۴} وجود دارد. خاقانی در یکی از نامه‌هایش که به جمال‌الدین نامی نوشته است، به ارسال نامه از خانگاه^{۱۵} شیخ نجم‌الدین سیمگر اشاره دارد. (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۲۶۹)

او در نامه به جلال‌الدین چنین آورده است: «جواب بدگویان بدآموز سهل است اما بنده، عارف صوفی صفت است، مکافات بدان به بد کردن شیمت او نیست. مذهب او این است:

آن را که قفامان بزند دست ببوسیم ز آن کس که غمینیم غم او بگساریم»
(خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۳۴۳)

همچنین از قطعه به مطلع:

خاقانیا عروس صفا را به دست فقر هر هفت کن که هفت تنان در رسیده‌اند
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۸۷۰)

چنین برآید که خاقانی در مجلس سماع صوفیان، حاضر بوده و به وصف حالات ایشان پرداخته است. در جای دیگری از دیوان نیز در باب معاشرتی که با اهل تصوف داشته، گفته است: «چندی نفس به صفة اهل صفا زدم» (همان، ص ۲۴۱) باین همه، آن گونه که خود گفته است، از ظاهرگرایان صوفی مآب روی گردان است و صوفی طلبی را در صفای باطن می‌بیند. (خاقانی، ۱۳۶۲، صص ۲۰۳-۲۰۰)

هر چند بنابر عقیده محققانی چون غفار کندلی، نتوان عنوان صوفی رسمی را بر خاقانی اطلاق نمود، اما اهمیت اشعاری که او در زهد و فقر سروده تا آنجاست که عارف آزاداندیشی چون شمس تبریزی، دو بیت از خاقانی را به واسطه اشتغال بر فقر، از کلّ دیوان بزرگترین شاعر عارف زبان فارسی تا پیش از مولوی، یعنی سنایی غزنوی، و فخری‌نامه او- که همان کتاب مهم و مشهور حدیقه الحقیقه است- و حتی از شخص سنایی برتر و بالاتر شمرده است و در این باره، گوید: «آن دو بیت خاقانی^{۱۶} می‌ارزد جمله دیوان سنایی و فخری‌نامه‌اش و او را که از آن بوی فقر می‌آید.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۴، ص ۳۷۲)

۲-۹- گرفتاری در زندان

دولتشاه در شرح حال خاقانی چنین آورده است: «آخر حال او را ذوق فقر و مسکنت و شکست نفس و صفای باطن دامنگیر شد و از خاقان کبیر، منوچهر، از ملازمت، استعفا می‌خواست که به خدمت فقرا و اهل سلوک مشغول گردد و خاقان کبیر چون دل‌بسته صحبت او بود، اجازت عزلت نمی‌داد، تا آن وقت که بی‌اجازت خاقان از شروان گریخت و به بیلقان آمد. گماشتگان شروانشاه او را گرفته و به درگاه فرستادند. خاقان او را بند کرد و در قلعه شابران هفت ماه مقید و محبوس بود. . . و خاقانی بعد از آن دیگر ملازم نشد و در طلب حق دامنگیر شده، مشرب فقر دریافت و به عزیمت حج، از شروان بیرون آمد و به همراهی جمال‌الدین موصلی، سفر حجاز پیش گرفت.» (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۵، صص ۱۴۲-۱۴۰)

صاحب تذکره هفت‌اقلیم هم از دامنگیر شدن ناگهانی ذوق و فقر که موجب سردگردانیدن اشغال دنیوی در دل او شده بود سخن گفته و فرار بی‌ریخت او را به بیلقان و گرفتاری‌اش را توسط گماشتگان و گسیل کردن او را به درگاه مطرح کرده و گفته: «چون از وی بسیار آزرده بود به احوالش نپرداخته، به قلعه شابرانش چون عطارد بر فلک جای داد. خاقانی مدت هفت ماه چون دُر در مضیق صدف آن حصار ماند. آخر به وسیله والده خاقان خلاصی یافته، عازم مکه متبرکه گردید.» (رازی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۲۷۰) آذر بیگدلی در این باره چنین گوید: «آخر، سالک ترک و تجرید شده به ریاضات و مجاهدات، باطن خود را چون ظاهر ساخته و آراسته و به سبب ترک ملازمت سلاطین، مدتی در حبس بود باز قبول خدمات دیوانی ننموده به همراهی کاروان نیاز، راه نورد بادیه حجاز گشت.» (آذر بیگدلی، ۱۳۳۷، ص ۳۶)

اوحدی بلیانی این ماجرا را در عرفات‌العاشقین چنین بازگو می‌کند: «خاقان کبیر، شروانشاه، ملک منوچهر از خدمت وی به غایت مستبشر بود، اما حکیم را ذوق تجرد و سلوک، دامان جان گرفته خواست که اقتدا و تمسک به قال و حال حکیم سنایی فرماید. اما چون از خاقان به هیچ وجه ترخص نمی‌یافت، عاقبت به لباس فقر درآمده قرار بر

فرار داد و عزیمت هزیمت مصمم نمود. بعد از وقوع احکام خاقان، او را در پلاس لباسی شناخته به سررشته قید گرفتار کرده به شروان فرستادند. پس، خاقان مدتی او را در قلعه شاوران محبوس فرمود و چون مشخص شد که به هیچ وجه منالوجه تنبیه [تنبه] صورت نخواهد بست او را خلاص کرده و وی بعد از اطلاق از آن قید، مطلقاً دیگر به صحبت ملوک مقید نشده به خدمت سلاطین رغبت نفرمود. پس صوفیانه و مجردانه به زیارت بیت الله الحرام شتافت و در آن سفر، ملازمت جمال الدین موصلی را که اکرم و امجد زمان بود دریافت»^{۱۷}. (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۲۷۰)

صاحب نتایج الافکار نیز به همین واقعه اشاره دارد و می‌گوید: «آخر کار، صاحب ترک و تجرید گردید و به ریاضات و مجاهدات بیش از پیش به آرایش باطن همچون ظاهر پرداخت و به سبب انقطاع ملازمت خاقان بار شداید حبس هفت ماهه برداشته، به اقبال خدمات درنساخت و به زیارت حرمین شریفین، سعادت اندوخت.» (گوپاموی، ۱۳۸۷، ص ۲۶۱)

قول رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحا چنین است: «باری حکیم خاقانی را تمنا بود که مانند حکیم سنایی، در قال و حال، مقبول اهل کمال شود. لهذا، استعفای خدمت دست نمی‌داد و وقتی فرار کرد، به حکم سلطان او را گرفته و آوردند و در قلعه شاوران محبوس شد. لهذا، قصاید در حبس گفته تا رهایی یافت و به مکه شتافت.» (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۳۲)

نقد و نظر

شبلی نعمانی ضمن اشاره به حبس خاقانی، در بررسی سبب گرفتاری شاعر چنین آورده است: «... علت اصلی این است که ملک الوزراء، خواجه جمیل الدین موصلی، انگشتی که اسم اعظم بر نگین آن منقوش بود، به خاقانی داده و قول گرفته بود که آن را به احدی ندهد. چنان که در تحفة العراقرین گوید:

این مهرشناس نشره هوش وقف ابدی است بر تو، مفروش
بر گوشه او به رغم اغیار «لا یوهب و لا یباع» بنگار

شروانشاه انگشتر را از خاقانی مطالبه کرد. او انکار نمود و در پاداش این گستاخی محبوس شد. (شبلی نعمانی، ۱۳۶۴، ج ۵، صص ۱۸-۱۷) چنین روایتی از سبب حبس خاقانی، البته، دور از ذهن می‌نماید. هر چند خاقانی در تحفة‌العراقین از اصرار شاه شروان در طلب انگشتری سخن رانده، اما به عقوبت وی اشاره‌ای نداشته است. (خاقانی، ۱۳۸۷، ص ۵۳) مدرس در ریحانة‌الادب سبب حبس شاعر را فراخواندن او به کیش نصرانی از سوی شاه و عدم پذیرش خاقانی می‌داند. (مدرس، ۱۳۴۶، ج ۲، صص ۱۱۱-۱۱۰) که البته با توجه به کیش و آیین منوچهر شروانشاه، فراخواندن خاقانی از سوی او و یا فرزندش، اخستان، چندان پذیرفتنی نیست.

عبدالحسین نوایی در علت محبوس شدن خاقانی، چنین آورده است: «علت اصلی استبداد سلاطین شروان و تنگ‌چشمی آنان بود. پیداست مردی با عظمت مقام خاقانی در دربار کم‌استطاعت شروانشاهان نمی‌تواند زندگی کند. به همین جهت، بی‌اجازه از شروان بیرون رفت ولی گماشتگان وی را گرفتند و به فرمان خاقان به زندانش افکندند.» (نوایی، ۱۳۲۵، صص ۱۲-۸)

علی دشتی نیز سبب حبس خاقانی را «مناعت‌طبع و استغنا‌ذاتی و میل به کناره‌گیری از دربار و بدبینی» می‌داند. (دشتی، ۱۳۵۷، صص ۴۵ و ۱۵۳) زرین‌کوب می‌نویسد: خاقانی در پی انقلاب روحی و «در بازگشت از حج کوشید تا از دربار خاقان کناره گیرد. . . و شاعر که در صدد فرار برآمده بود گرفتار شد و به زندان افتاد.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۹، ص ۱۹۱) فروزانفر درباره‌ی زندانی شدن خاقانی می‌گوید: «پس از سفر حج و بازگشت به وطن باز هم مدح شروانشاه می‌گفت و با حاسدان، کشمکش داشت تا اینکه به علت نامعینی به حبس افتاد. بنا به اکثر روایات باز هم می‌خواست حج اسلام به جا آرد، شروانشاه مانع بود. بدین جهت فرار اختیار کرد لیکن به دست آمد و به حبس افتاد و به گفته‌ی بعضی، او را تکلیف شغل کردند و او نپذیرفت تا پس از حبس شدید بدین کار تن در داد.»

این هم مسلّم نسیت که حبس خاقانی به امر منوچهر یا پسرش اخستان بوده، چه، اتّفاق تذکره‌نویسان و شارحین دیوان بر این است که منوچهر او را به زندان فرستاد و او به شفاعت عزالدوله از بند برآمد و عزیمت حج کرد. لیکن حبس وی، به شهادت اشعارش، پس از سفر نخستین و حج دوم بالقطع و الیقین در زمان اخستان واقع گردیده^{۱۸} و از این رو اشکالات بسیار به هم می‌رسد. (فروزانفر، ۱۳۸۰، ص ۶۳۰)

ظفری در بررسی حبسیّات ادب فارسی عواملی را که در باب حبس خاقانی معقول می‌نماید به ترتیب اهمّیت چنین برمی‌شمارد: جاه‌طلبی، غرور و بلند همّتی، بدبینی، سعایت، آزادی‌خواهی و آزاداندیشی، فتنه انگیزی و ایجاد بلوا. (ظفری، ۱۳۸۸، صص ۸۵-۸۱)

اشکالی که مرحوم فروزانفر از آن یاد می‌کند بر مبنای در نظر گرفتن یک حبس برای خاقانی شکل گرفته است. همان‌گونه که اشاره شد تذکره‌نویسان فقط از یک حبس خاقانی (حبس نخست که حدود هفت ماه بوده) سخن رانده‌اند، حال آنکه با مطالعه منشآت و دیوان خاقانی چنین به نظر می‌رسد که او دوبار گرفتار بند و زندان شده است؛ یکبار در روزگار فرمانروایی خاقان اکبر فخرالدین منوچهر بن فریدون و بار دیگر در ایام پادشاهی خاقان کبیر اخستان بن منوچهر.

از دلایل آشفتگی قول تذکره‌نویسان، آن است که ایشان از منوچهر با لقب خاقان کبیر یاد کرده‌اند حال آنکه خاقانی خود در جای‌جای دیوان از منوچهر با عنوان خاقان اکبر یاد کرده است؛ از جمله در قصیده‌ای که بر بدیهه در مدح شروانشاه منوچهر و صفت شکارگاه و بند باقلانی سروده، چنین گفته است:

خسروسلطان نشان، خاقان اکبر کز جلال روزگارش عبدهُ الْأَصْغَرِ نویسد برملا
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۰)

نیز در قصیده‌ای در مدح منوچهر با التزام عید در هر بیت:

در مطلع اوّل:

خاقان اکبر آنکه ز دیوان نصرت است بر صد هزار عید برات مقررش
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۲)

در مطلع دوم:

خاقان اکبر آنکه سر تیغش آتشی است شب‌های قدر و عید شده دود و اخگرش
(همان، ص ۲۲۳)

در مطلع سوم:

خاقان اکبر آنکه دو عید است در سه بعد شش روز و پنج وقت و چهار اصل گوهرش
(همان، ص ۲۲۴)

از سوی دیگر به گواهی دیوان خاقانی، خاقان کبیر لقب اخستان‌بن منوچهر است؛
از جمله در قصیده‌ای که در تهنیت فتح روس و مدح ابوالمظفر اخستان سروده، چنین
گفته است:

خاقان کبیر ابوالمظفر سر جمله شده مظفران را
(همان، ص ۳۲)

نیز در قصیده‌ای که در مدح اخستان و ملکه صفوة‌الدین، چنین می‌آید:
خاقان کبیر کز جلالت آن دید که خضر خان ندیدست
(همان، ص ۶۹)

همچنین در ترجیعات وی، در مدح ابوالمظفر اخستان آمده:
بر یاد خاقان الکبیر ار می‌خوری جان بخشدت

بل کان شه اقلیم‌گیر اقلیم توران بخشدت
(همان، ص ۴۵۲)

چنانکه از شواهد دیوان بر می‌آید، خاقانی نخستین بار به اتهام قصد فرار از درگاه
خاقان اکبر منوچهر شروانشاه به حبس گرفتار آمده‌است. شاعر در قصیده‌ای که در مدح
رضی‌الدین ابونصر نظام‌الملک وزیر شروانشاه سروده، متذکر شده است که ناقلان به
صدر شاه رسانیده‌اند که خاقانی سر از ربقه طاعت پیچیده و خائن و مزور گشته است:

به صدر شاه رساندند ناقلان که فلان گذاشت طاعت این پادشاه رقی رقاب
 خلاص بود کنون قلب شد زسگه بگشت مزور آمد و خائن چو سگه قلاب
 (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۵۰)

آن‌گاه سوگندنامه‌ای بس بلند پرداخته و در جایی از آن گفته:

به سگه و به طراز ثنای او که بر آن خدیو اعظم و خاقان اکبر است القاب،
 که بعد طاعت قرآن و سجده در کعبه پس از درود رسول و صحابه در محراب،
 نبردم و نبرم جز به بزم شاه سجود نکردم و نکنم جز به صدر خواجه، مآب
 (همان، ص ۵۱)

در ادامه، از بند و زنجیر شروانشاه یاد می‌کند که در مه آب^{۱۹} (آب از ماه‌های
 سریانی است که از جمله، با مرداد ماه مطابقت دارد) او را مقید ساخته:

ز بند شاه ندارم گله معاذالله اگر چه آب مه من ببرد در مه آب
 (همان، ص ۵۳)

سپس در رد اتهام فرار خود، چنین گفته است:

کجا گریزم؟ سوی عراق یا اران؟ کجا روم؟ سوی ابن‌خز یا به باب‌الباب؟
 به شام یا به خراسان به مصر یا توران به روم یا حبشستان به هند یا سقلا ب
 مرا گریز ز خانه، به خانقاه بود چو طفل کوسوی مادر گریزد از بر باب
 (همانجا)

و در ابیات پایانی این سوگندنامه، به جان توطئه‌گران قسم خورده است:

کزین نشیمن احسان و عدل، نگریزم و گرچه بنگه عمرم شود خراب و بیاب
 طریق هزل رها کن به جان شاه جهان که من گریختنی نیستم به هیچ ابواب
 (همان، ص ۵۵)

خاقانی علاوه بر این قصیده در ترکیب بندی که در وفات منوچهر سروده نیز
 گویا تلویحاً به این عذاب حبس اشاره دارد:

گر در عذاب خشم تو دل زد تظلمی بس بادش این عذاب دگر کز تو باز ماند
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۵۳۲)

اما حبس دوم خاقانی قاعدتاً، باید در ایام حکومت اخستان بن‌منوچهر رخ داده باشد. از تأمل در منشآت خاقانی چنین بر می‌آید که منوچهر، پدر اخستان، طی نامه تهدیدآمیزی خاقانی را به درگاه فراخوانده است. خاقانی در نامه‌ای که به شمس‌الدین علی بن ابی‌الیمین نوشته از بیماری سختی یاد کرده، سپس از وصول نامه خاقان اکبر منوچهر سخن گفته که خاقان خاطر نشان کرده است:

«اکنون که مرغوار پرواز گرفتی، به پرواز درآمدم، پر باز کن؛ به آشیان سعادت باز آی. استقامت منمای. رجوع کن؛ و آلا به قهر، قهقری باز آوریمت.» (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۱۱۰) منوچهر در پی این تهدید از وفات سه تن از عزیزانش یاد کرده و خطاب به خاقانی گفته: «از مسلی ناگزیر است و آن تویی.» (همانجا)

سپس «خاقانی آنچه‌ان که در نامه بازگو کرده «طوعاً او کرهاً» با صد هزار عنا، عنان برتافته و عازم شروان شده» اما به سبب تغییر اوضاع شروان و نفوذ از پس رسیدگان خاقانی، در حالتی میان خوف و رجا به سر می‌برده که ناگاه منوچهر در گذشته و به تعبیر او «آفتاب خسروان کسوف هلال پذیرفت و در تنگنای مغرب خاک گرفت... شروان که خیروان بود به مرگ شروین دولت به حقیقت شروان گشت... القصه چون در مبیعت اخوان متابعت ننمودم، از مساعدت با ایشان مباحثت کردم. در موافق نامرادی و محبس ناجنس دور از مجلس انس تا سه هلال در گذشتن در چار اغلال هلال شکل بماندم. . . مسلسل شدم که از آسمان سیاست و تهدید همه آیت انزلنا الحديد فیه بأس شدید در شأن دست و پایم می‌فرستادند.» (همان، صص ۱۱۲-۱۱۱)

از فحوای کلام خاقانی چنین بر آید که چون با دیگران در تهنیت جلوس اخستان همراه نگشته، در معرض غضب واقع شده و به زندان افتاده است و آن‌گونه که خود به کنایه، می‌گوید، مدت این حبس سه ماه بوده است. خاقانی درباره‌ی رهایی از این حبس،

از شفاعت کسی یاد نکرده است و فقط گفته که پس از اطلاق از بند، به جانب باب-
الباب^{۲۰} گریخته است. (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۱۱۳)

محل زندان خاقانی، در حبس نخست و یا در حبس دوم، چندان مشخص نیست.
در این باره مؤلف حدودالعالم از قلعه «ینال» نام برده است که در جایی دور از دسترس و
در نزدیکی نهر گردمان واقع بوده و شروانشاهان گنج‌های خود را در آنجا نگهداری
می‌کرده‌اند. در این منبع کهن، از قلعه استوار دیگری هم یاد شده که یک فرسخ دورتر
از قلعه ینال بوده و زندانیان شروانشاهان در آنجا نگاه داشته می‌شده‌اند. (حدودالعالم،
۱۳۴۰، ص ۱۵۸)

چنانکه پیش از این گفته شد، دولت‌شاه از قلعه شابران (شاوران) به عنوان حبسگاه
خاقانی نام می‌برد. در خصوص این منطقه، غفّار کندلی چنین آورده است: شاوران نام
یکی از شهرهای شروان بوده که در کنار دریای خزر قرار داشته است. بنابر منابع کهن،
چاهی که افراسیاب بیژن را در آن افکند در این محل بوده است. (کندلی، ۱۳۷۴، ص ۴۲۵)
زکریای قزوینی در «آثارالبلاد»، ذیل «شابر» چنین آورده است: شهری است به نواحی
باب-الابواب. به آنجا چاهی است که وقتی افراسیاب بر بیجن (بیژن) ظفر یافت، پس،
او را در آن چاه محبوس داشت و سر آن چاه را به سنگی پوشید. (قزوینی، ۱۳۷۳،
ص ۴۵۸)

با این اوصاف چه بسا یادکردی که خاقانی در قصیده ترسائیه از «بیژن» و «چاه»
دارد، فراتر از جنبه تمثیلی آن باشد:

گر آن کیخسرو ایران و تور است چرا بیژن شد این در چاه یلدا

(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۴)

۲-۱۰- مکنت خاقانی

عوفی در اشاره به ثروت و مکنت خاقانی می‌گوید: «آفریدگار سبحانه و تعالی،
همت بلند او را وسیلت ثروت و نعمت او ساخته تا هر قصیده که به حضرت پادشاهی
فرستادی هزار دینار عین صله آن بوده و تشریف و انعام فراخور آن» (عوفی، ۱۳۶۱،

ج ۲، ص ۲۲۱) نیز در ماجرای دیدار خاقانی با شرف‌الدین حسام‌نسفی، به ثروت و تمکن مالی خاقانی، و در عین حال به بخشش و بی‌اعتنایی او به دارایی دنیوی، اشاره می‌کند: «...پس ساعتی بود غلامان درآمدند و پیش هریک، یکتای اطلس و مهر زر بنهادند. حسام‌الدین معذرتی کرد و گفت، قطعه:

گنجها بر دل خاقانی اگر عرضه کنند نه فلک ده یک آن چیز بود کو بدهد
به تجبر نه به ذل مال ستاند ز ملوک به تواضع نه به منت سوی بدگو بدهد
کار خاقانی دولاب روان را ماند که ز یکسو بستاند ز دگر سو بدهد»
(عوفی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۶۹)

در تذکره خلاصه‌الاشعار در احوال خاقانی چنین آمده است: «لطافت و نزاکت طبعش به مرتبه‌ای بوده که در مجلس او پیه نسوخته‌اند. آورده‌اند که خانه‌ای از جام ساخته بود و در آن خانه چراغ می‌سوخته و او در خانه دیگر از پرتو آن مطالعه می‌کرده. همچنان که در فن شعر خاقانی است، به حسب دنیا نیز ثانی خاقان است، اسباب و اموال تمام داشته و قبول حکام او را میسر بوده.» (کاشانی، ۱۳۹۳، ص ۶۱۷)

نقد و نظر

خاقانی در برخی اشعار خود از بینوایی و بی‌زری، شکایت کرده و کمتر از مال و مکنت خویش خبر داده است؛ از جمله در قطعه‌ای که با ردیف «عنصری» سروده است. تنها اشارات معدودی در دیوان او یافت می‌شود که می‌توان این ابیات را گواهی بر دارایی خاقانی دانست؛ از جمله در قطعه‌ای که به «اشتری ده» از آن خود اشاره دارد:

دوش در ره بمانده‌اند مرا اشتری ده که زیر بار درند
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۸۵۰)

همچنین در قطعه دیگری از فرستادن اسب و جبه و دستار برای دوستی سخن می‌راند:

فرستادمت اسب و دستار و جبه ز مه، طوق بر اسب شبرنگ بسته

سپیداست دستار لیکن مُذهَب سیاه‌است جبّه ولی رنگ بسته

(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۹۱۷)

از اشاراتی که در منشآت خاقانی آمده، می‌توان دریافت که وی در همان جوانی به ترک مطامع دنیوی رغبتی داشته است. خاقانی در نامه‌ای که به کافی‌الدین نوشته است گویا از پذیرش پیشنهاد کافی‌الدین و قبول خدمت و منصب اعراض نموده و چنین آورده است: «...مجلس کفوی که طریق حکمت و شرع می‌سپرد چون پسندد که بعد از توبه نصح از همه آرایش، خادم، دگرباره جامه در قیر زند. . . در احادیث آمده است که روزی زاهد میغانی پیش ابی‌القاسم انصاری درآمد. خواجه ابوالقاسم گفت: شیخا آواز بلندتر کن. گفت: ای خواجه من سی سال گوهر دل در بوتّه توبه نهادم و مطیّه نفس را در ریاض ریاضت چرانیدم تا بدین‌درجه رسانیدم که آواز چنین نرمک برمی‌آید. تو مرا گویی آواز بلندترکن؟ برطریقت روا داری؟ خادم را با مجلس کفوی همین کلمه می‌رود. چه خادم سه سال است که از همه اعراض اعراض کرده است و از آمال و اموال پی برید.^{۲۱} امروز عادت طبیعت شده را چون تواند کرد؟ . . . ظنّ مجلس کفوی خطا افتاده است. اگر اندیشه می‌کند که از قلّت کفاف و رقت حال، خادم را ضیعی و ضنکی باشد. بحمدالله، هنوز توشه‌ای و خوشه‌ای و خامی و حطامی هست. . . دانم که میکاییل قلم در جریده ارزاق خادم نکشیده است.» (خاقانی، ۱۳۶۲، صص ۲۵۸-۲۵۷) از آنجاکه این نامه در زمان حیات کافی‌الدین عمر نگاشته شده است، مربوط به دوران جوانی خاقانی و پیش از بیست و پنج سالگی اوست. در نتیجه تحوّل روحی خاقانی و گرایش وی به تصوّف نیز باید در جوانی شاعر (حوالی بیست و دو سالگی یا پیش‌تر از آن) رخ داده باشد. متن نامه نیز گواه آن است که قلّت کفاف و رقت حال خاقانی پیامد توبه و تمایل وی به فقر و سلوک بوده است. چه در ابتدای همین نامه، می‌گوید که در خانقاه (خانگاه) ذکر فضایل و شکر فواضل کفوی می‌رفت با زمرة فقرا و کافّه اهل تصوّف. (همان، ص ۲۵۵)

هر چند روایتی که از جاه و جلال خاقانی در خلاصه‌الاشعار آمده، بیشتر به افسانه نزدیک است، اما در «سفینه تبریز» روایتی، مشابه قول عوفی، آمده که نشانگر مکتب خاقانی در زمان سکونت در تبریز است:

«گویند در عرب، متنبی بهر هر کی قصیده‌ای بگفتی کم از پانصد دینار نستی و اگر کمتر دادندی هجو کردی و هر کی جهت او قصیده‌ای بگفتی، کم از صد دینار ندادی و در پارسی خاقانی رحمة‌الله هم از این طرز رفتی.» (شفیعی کدکنی به نقل از سفینه تبریز، ۱۳۸۲، ص ۱۶۰) همچنین، «گویند خاقانی را، رحمة‌الله، دولابی بود که هرگز در آنجا زیلو نینداختی و پیوسته در آنجا، بوریا افکنده بودی. چون زرش بیاوردی، جهت ذل زر^{۲۲}، زیر بوریا بر خاک ریختی و هر روز دو مشت زر بی آنک بشمارد، زیر نهالیچه ریختی و خرج کردی.» (همان)

ناگفته نماند که خاقانی هنگام دیدار با حسام نسفی در سفر ری، عمری را پشت سر نهاده بود. و خود در بیان شیوه و فن شاعری خویش گوید که اکثر طول عمرش بدین منوال صرف شده است. (عوفی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۶۹) پس مکتب خاقانی که عوفی از آن یاد می‌کند، چنانکه از متن سفینه تبریز نیز برآید، نه به جوانی شاعر، بلکه به سنین بالاتر و پس از اقامت در تبریز باز می‌گردد.

۲-۱۱- تاریخ وفات خاقانی

در باب تاریخ وفات خاقانی در تذکره‌های فارسی اقوال گوناگونی دیده می‌شود. برخی سال ۵۸۲ هجری قمری را تاریخ وفات خاقانی دانسته‌اند: آتشکده آذر (آذر بیگدلی، ۱۳۳۷، ص ۳۶)، مجالس المؤمنین (شوشتری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۶۲۲) و مجمع الفصحا (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۳۲). سال وفات خاقانی در ریاض العارفین (هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۸۴) ۵۲۹ هـ.ق. و در تذکره مرآت الخیال (لودی، ۱۳۷۷، ص ۲۵) به نقل از مجمل فصیحی ۵۸۲ هـ.ق. و به قولی دیگر ۵۹۵ هـ.ق. ذکر شده است. معصوم‌علی شاه در «طرائق الحقائق» چنین آورده: «در نفحات مذکور است که خاقانی در زمان خلافت المستضی بنورالله بوده . . . و توفی المستضی سنه خمس و تسعین و خمسمائه. راقم گوید وفات

المستضىء چنانچه در کامل ابن اثیر و حبیب السیر نوشته‌اند در سنه پانصد و هفتاد و پنج دوم شهر ذی‌القعدة است و می‌شود کاتب نفحات رقم سبعین را تسعین نوشته باشد» (معصوم علی‌شاه، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۲۵) و در ادامه می‌افزاید: «در حبیب السیر بعد از آن که وفات خاقانی را از تاریخ گزیده نقل می‌کند، می‌گوید ظاهراً سهواً ترتیم نموده، بنا بر آن که به اتفاق مورخان، تکش‌خان در سنه پانصد و نود عراق و اصفهان را فتح کرد و خاقانی قصیده در مدحش آورده.» (همان، ص ۶۲۶) و در جای دیگری چنین نقل می‌کند: «در ریاض السیاحه مرقوم داشته‌اند وفات خاقانی در سنه پانصد و نود بوده و به صاحب نفحات نسبت داده‌اند که وی او را در سنه پانصد و نود و پنج قرار داده. راقم گوید آنچه در نفحات مذکور است چنانچه مذکور شد در تاریخ المستضىء بنورالله گفته نه در تاریخ وفات خاقانی. و در ریاض العاشقین وفات وی را سنه پانصد و بیست و نه نوشته و ظاهراً کاتب نیز در رقم اشتباه نموده. و تحقیق آن است که خاقانی در سنه پانصد و نود و پنج از این سرای سپنج ارتحال نموده چنانچه در کتاب نتایج الافکار مذکور است.» (معصوم علی‌شاه، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۵۲۷)

مدرّس در ریحانة الادب آورده: «خاقانی به سال ۵۳۲ (ثلث) یا ۵۷۴ (ثعد) یا ۵۸۱ (ثفا) یا ۵۸۲ (ثقب) یا ۵۸۳ (ثفج) یا ۵۹۵ (ثصه) در تبریز وفات یافت. . . بنا بر عقیده چهارمی، لفظ «بیمثل» و بنا بر پنجمی کلمه «بیمثال» ماده تاریخ وفات اوست، لکن از حبیب السیر نقل شده که خاقانی در سال ۵۹۲ تکش‌خان را مدح کرده‌است اینک در تاریخ وفات او قول آخر را که ۵۹۵ است تأیید می‌نماید.» (مدرّس، ۱۳۴۶، ج ۲، صص ۱۱۵-۱۱۴)

نقد و نظر

در خصوص تاریخ وفات خاقانی، منابع دیگری نیز بر سال ۵۹۵ قمری اجماع نظر دارند. برای مثال مؤلف مفتاح التواریخ بیت زیر را به عنوان ماده تاریخ وفات خاقانی نقل کرده است:

سال تاریخ نقل او رضوان گفت «طوطی جنت حق» خوان
(خاقانی، ۱۳۳۳، یج)

که ترکیب «طوطی جنت حق» به حساب ابجد برابر با ۵۹۵ می‌شود.
تنها در جنگ لالاسماعیل که در سال ۷۵۰ ق کتابت شده، تاریخ درگذشت خاقانی
۵۹۱ ق ثبت شده است و شفیع‌کدکنی با تأکید بر صحّت نسخه مذکور، همین سال را
تاریخ وفات خاقانی می‌داند. (عطّار، ۱۳۸۴، ص ۷۲) مرحوم ایرج افشار در نسخه
ختم‌الغرائب چاپ خود آورده است: آقای شفیع کدکنی اخیراً مرا آگاه فرمود از تاریخ
دقیقی که در نسخه جنگ شماره ۴۸۸ لالاسماعیل مندرج است بدین شرح: «... و کان
وفاته فی اواخر شوال سنه احد و تسعین و خمسمائه بمدینه تبریز و دفن فی
حظیره الشعراء بمقبرة سرخاب و مولده بشروان سنه عشرين و خمسمائه.» (خاقانی، ۱۳۸۵،
ختم‌الغرائب، نه)

اما دقیق‌ترین سند درباره تاریخ وفات شاعر کلیشه سنگ قبر اوست که در سال
۱۳۱۰ شمسی (۱۹۳۱ م.) از روی سنگ مزار وی تهیه شده و اینک در موزه نظامی
تاریخ ادبیات آذربایجان در باکو نگهداری می‌شود. طبق این سند تاریخ وفات خاقانی
در ۵۹۵ ق.، بوده است. (کندلی، ۱۳۷۴، صص ۸۸-۸۷)
در میان تذکرة‌هایی که سال وفات خاقانی را نقل کرده‌اند، رویکرد انتقادی معصوم
علیشاه در طرائق‌الحقائق و نیز محمدعلی مدرس در ریحانة‌الادب در خور توجه است.
اظهار نظرهای معصوم‌علی‌شاه گواه آن است که وی منابع پیشین را از نظر گذرانده و با
ذکر دلایل موجه، در رد اقوال ناصواب کوشیده است.

۳- مغفول ماندن مهارت خاقانی در نثر و دبیری او

باید در نظر داشت که تذکرة‌ها عموماً به شرح حال شعرا پرداخته‌اند و از احوال
نثرنویسان در آنها اثری نیست. از همین رو مهارت خاقانی در نثرنویسی امر مهمی است
که در تذکرة‌های فارسی مغفول مانده است. اهمیّت اقتدار خاقانی در عرصه نثر تا بدان-

جاست که سعدالدین وراوینی در مقدمهٔ مرزبان‌نامه شیوهٔ خاقانی را در کتابت و دبیری از حد انشای دبیران، بسی بالاتر و برتر دانسته است. (وراوینی، ۱۳۸۴، ص ۱۶)

خاقانی خود در نامه‌ای به محمد مستوفی گوید: «من که در طریق نثر، این دست‌برد توانم نمود اگر زحمت نظم در میان نیاورم، دانم که خاطر اشرف نییچد.» (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۳۳)

وی در قطعه‌ای ضمن یادکرد از دو دیوان تازی و دری خویش، به قدرت خود در نثر به همان نسبت، اشاره کرده است:

بر زمین، چون من مبرّز کس ندید	آسمان داند که گاه نظم و نثر
یک هجای فحش هرگز کس ندید	در دو دیوانم به تازی و دری

(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۸۷۳)

نیز در قطعه‌ای دیگر از زبان فضلالی روزگار به استادی خود در «طرز تازی و دری» اشاره دارد:

گوید استاد است اندر طرز تازی و دری نظم و نثرش دیدم و مدح و نسیبش یافتم
(همان، ص ۹۰۷)

این شاعر توانا در ابیاتی چند به دبیری خود نیز اشاره داشته است؛ از جمله در قطعهٔ زیر که در آن ضمن اشاره به ترتیب نشستن در مجلس شاه، از دبیری خود سخن می‌راند:

از آن، خواجه آزرده برخاست از جا	مرا شاه بالای خواجه نشانده است
ندارند حاشا که دارند حاشا	دبیری چو من زبردست وزیری
وزیر است ضامن به اشکال پیدا	دبیر است خازن به اسرار پنهان
عطارد و رای قمر، یافت مأوا	دبیری و رای وزیری است یعنی

(همان، صص ۸۱۵-۸۱۴)

در قطعه‌ای دیگر نیز خود را استاد دبیران می‌خواند:

دبیران را منم استاد و میران را منم قدوه مرا هم قدوه هم استاد عزالدین بو عمران
(خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۹۱۴)

و در ابیات دیگری خطاب به یکی از دبیران، وی را هم حرفه خویش می‌خواند:
دبیری را تویی هم حرفتم، لیک شعارم صدق و آیین تو زرقاست
اگرچه هر دو خون ریزند، لکن هم از جلاَد تا فصّاد فرقاست
(همان، ص ۸۴۸)

و در قطعه‌ای دیگر به ردّ پیشنهاد خلیفه برای گمشتن خود به منصب دبیری اشاره می‌کند:

خلیفه گوید: خاقانیا، دبیری کن که پایگاه تو را بر فلک گذارم سر
دبیرم آری؛ سحرآفرین گه انشا ولیک زحمت این شغل را ندارم سر
به پایگاه دبیری چه فخرآرم از آنک به دستگاه وزیری فرو نیارم سر^{۲۳}
(همان، ص ۸۸۶)

با پذیرش این موضوع، باید توجه داشت که سعایت بدخواهان، تعرض به مقام خاقانی نه فقط به عنوان شاعر، که در منصب دبیر بوده است. و ناگفته پیداست که اهمیت دبیر در جایگاه شخصی آگاه به رموز دربار و مملکت‌داری تا کجا بوده است.

۴- نتیجه‌گیری

نتیجه این پژوهش در دو بخش «نقد کلی تذکره‌های فارسی» و «نقد خاقانی پژوهی در تذکره‌های فارسی» قابل ارائه است:

۴-۱- نقد کلی تذکره‌های فارسی

- معمولاً اساس کار مؤلفان تذکره بر تقلید و گاه تکیه بر حافظه است. چنانکه از بررسی شرح حال خاقانی می‌توان دریافت، مندرجات تذکره الشعراى دولت‌شاه سمرقندی به انحاء مختلف در تذکره‌های متأخر بر آن راه یافته است. تأثیر این تذکره بر آثار پس از خود تا حدی است که اوحدی بلیانی بی‌کم و کاست، به نقل اقوال دولت‌شاه می‌پردازد.

- خلط اسامی شخصیت‌ها و روایات مربوط به آنها نیز در برخی تذکره‌ها رایج است. نمونه بارزی از خلط اسامی را در حوزه این پژوهش می‌توان در مجالس‌النفائس مشاهده نمود آنجا که مؤلف از مدحی سخن رانده که خاقانی برای شمس‌الدین صاحب‌دیوان فرستاده است؛ حال، آن‌که خاقانی با وی معاصر نبوده و امیرعلیشیرنویسی با تکیه بر ضبط ناروایی که در ذهن داشته، نام خواجه‌شمس‌الدین صاحب‌دیوان را به‌جای خواجه‌جمال‌الدین موصلی آورده است.

- تذکره‌های فارسی غالباً به شرح حال شعرا پرداخته‌اند و از احوال نثرنویسان در آنها اثری نیست. حتی کسانی که دارای تألیفات مهمی در زمینه‌های مختلف علمی یا ادبی هستند، از حیث شاعری معرفی شده‌اند، نه از جنبه‌های دیگر. از همین روی، نثر خاقانی و سمت دبیری وی در این‌گونه تألیفات، مغفول مانده است.

- در اغلب کتب تذکره اطلاعاتی که در خصوص شاعر آمده، در مقایسه با حجم اشعاری که از وی نقل شده، بسیار ناچیز می‌نماید. از سوی دیگر، برخی از تذکره‌نویسان چون رضاقلی‌خان هدایت (در ریاض‌العارفین و مجمع‌الفصحاء)، در نقل اشعار چندان افراط کرده‌اند که اطلاق «جنگ» و «کشکول» بر این دست از آثار، مناسب‌تر می‌نماید! درهرحال، بین شرح احوال و نقد اشعار شاعران در تذکره‌ها تعادل منطقی و مطلوب دیده نمی‌شود.

- بازی‌های لفظی تذکره‌نویسان در اثنای داوری و اظهارنظر درباره آثار منقول خود نیز از جمله مواردی است که به غیر قابل اعتماد بودن این منابع، دامن می‌زند. لب‌الالباب محمد عوفی از جمله تذکره‌هایی است که با تقلید از بیت‌الدهر ثعالبی و دمیه‌القصر باخرزی، بر پایه عبارت‌پردازی‌های مبالغه‌آمیز نگاشته شده است.

- گزینش اشعار در تذکره‌ها بر مبنای هدف نویسنده و سلیقه شخصی او، صورت می‌گیرد. برای نمونه، قاضی نورالله شوشتری در مجالس‌المؤمنین، تنها اشعاری را از خاقانی نقل کرده که با تمایلات و مقدّسات شیعیان سازگاری داشته و از همین شواهد برای شیعه نشان‌دادن خاقانی استفاده کرده است. داوری‌های ارزشی درباب مضامین

اشعار خاقانی به مجالس‌المؤمنین محدود نمی‌شود. عوفی نیز در وصف فضای حاکم بر سروده‌های خاقانی به ذکر حکمت، صفت کعبه، بادیه و نعت رسول بسنده کرده است. - باتوجه به اینکه تذکره‌نویسان کمتر به ذکر منابع مورد استفاده خود می‌پردازند، یادکرد دولتشاه سمرقندی از مآخذی چون جواهرالاسرار و تاریخ گزیده جالب توجه و ستودنی است.

- با وجود غلبه «شیوه تقلید» در تذکره‌نگاری، برخی از مؤلفان چون معصوم عیاشیه در طرائق‌الحقائق و محمدعلی مدرس در ریحانة‌الادب با رویکردی انتقادی به بررسی صحت مندرجات منابع پیشین پرداخته‌اند که شیوه مطلوبی است.

۴-۲- نقد خاقانی‌پژوهی در تذکرة‌های فارسی:

- با توجه به زندگی پر فراز و نشیب خاقانی و سوانح متعددی که از سر گذرانده، میزان اطلاعاتی که از شرح‌حال او در تذکره‌ها مندرج است، بسیار ناچیز به نظر می‌رسد. در این میان، تذکرة‌الشعراء بیشترین اطلاعات موثق را در خود جای داده و تذکره مرآت‌الخیال از کمترین اعتبار برخوردار است.

- نام خاقانی به احتمال قوی‌تر، و بر خلاف قول رایج در روزگار ما، نه بدیل، که ابراهیم بوده است.

- بنابر اقوال تذکره‌نویسان، خاقانی در ابتدای شاعری، «حقایقی» تخلّص می‌کرده و پس از آنکه ابوالعلاء گنجوی او را به دربار منوچهر شروانشاه برده، به خاقانی تخلّص یافته است. اما بررسی شواهد نشان می‌دهد که به احتمال قوی، تخلّص حقایقی بی‌ارتباط با تحوّل روحی شاعر نیست و «حقایقی» را نباید تخلّص شعری شاعر برشمرد، بلکه نامی است که خاقانی پس از درد طلب و توبه و انابت، خود را بدان خوانده است.

- پیوند خاقانی با دختر ابوالعلاء گنجوی روایتی است رایج اما نامعتبر که با شواهد موجود در آثار خاقانی همخوانی چندانی ندارد.

- به جز تذکره‌هایی که سعی در شیعه نشان دادن خاقانی داشته‌اند، در تذکره‌های فارسی از مذهب خاقانی سخنی به‌میان نیامده‌است. زیرا خاقانی نیز طبق عرف حاکم بر روزگار خود، سنی شافعی بوده و به سبب پیروی از این سنت بدیهی و روشن، تذکره‌نویسان، مذهب خاقانی را بی‌نیاز از حرف و بحث دانسته‌اند.
- روایت صاحبان تذکره از ماجرای حبس خاقانی با مبهم‌گویی و خلط شخصیت‌ها و وقایع همراه است. در نظرگرفتن تنها یک حبس در بررسی شرح حال خاقانی مشکلاتی را در پی دارد که مرحوم فروزانفر نیز در تحقیقات خود با آن روبه‌رو بوده است.
- تذکره نویسان تمایلات صوفیانه خاقانی را مربوط به اواخر عمر او دانسته‌اند. حال آن‌که بررسی شواهد گویای آن است که تحوّل روحی خاقانی در جوانی وی رخ داده است. غالب تذکره‌ها در اختصاص صفت تصوّف به خاقانی، بیش از پیروی از دولت‌شاه سمرقندی، به نفحات‌الانس جامی استناد کرده‌اند.
- از مهمترین نتایج جنبی بررسی تذکره‌ها قوت گرفتن این احتمال است که متن تاریخ‌گزیده حمدالله مستوفی تمام و کمال، به دست ما نرسیده است.

یادداشت‌ها

- ۱- خاقانی در ری از ادامه سفر باز ماند و آن‌گونه که خود گفته است یک عیب [صندوقچه] نظم و نثر از نتیجه جاننش در راه بازگشت از ری، مفقود گردید که از صد خزینه بهتر بود. (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۹۲۰)
- ۲- تذکره نصرآبادی از معدود تذکره‌هایی است که در زمینه شعر شاعران اظهار نظر کرده و خوب و بد آن را روشن می‌سازد؛ از این رو می‌توان آن را در ردیف کتاب‌های نقد ادبی کهن به شمار آورد. (گلچین معانی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۴۵)
- ۳- در برخی از تذکره‌های فارسی چون لب‌الب‌الباب به نام خاقانی اشاره نشده است.
- ۴- تصویر سنگ مزار خاقانی برگرفته از جزء ثانی «روضات‌الجنان و جنات‌الجنان»، چاپ ۱۳۴۹، در خاتمه منشآت مصحح محمد روشن آورده شده است و نوشته روی سنگ قبر

چنین خوانده می‌شود: «هذا القبر المرحوم المغفور، اکابر الحکماء و الشعراء، الحکیم، افضل الدین ابراهیم خاقانی بن علی شر شروانی (؟) بتاریخ سنة خمس و تسعين و خمس مائه» (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۷۹۴)

۵- رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحاح (هدایت، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۷۲۳) و ریاض العارفین (هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۸۴) کنیه خاقانی را «ابی بدیل» آورده است. در عرفات العاشقین (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۲۶۹) و ریاض الشعرا (واله داغستانی، ۱۳۸۴، ص ۷۰۲) نیز خاقانی با کنیه «ابی بدیل» معرفی شده است. در ریحانة الادب (مدرّس، ۱۳۴۶، ج ۲، ص ۱۰۹) و طرائق الحقائق (معصوم علیشاه، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۶۲۵) کنیه خاقانی «ابو بدیل» آمده است. علی عبد الرسولی نام، کنیه و لقب خاقانی را چنین آورده است: «نامش ابراهیم و کنیه اش ابو بدیل، لقبش افضل الدین و حسن العجم است.» (خاقانی، ۱۳۸۹، شش)

۶- خاقانی در منشآت خود نیز وحیدالدین را با نام عثمان می‌خواند. (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۲۹۳)

۷- عنوان این ترجیع بند در دیوان مصحح علی عبدالرسولی چنین است: «در مدح امام و صدر همام وحیدالدین ابوالمفاخر عثمان پسر کافی الدین عمر پسر عم و داماد (!) خاقانی» (خاقانی، ۱۳۸۹، ص ۴۸۰)

۸- لکن، عوفی در لباب الالباب، چنین آورده است: «در تحفة العراقین ذکر پدر (؟) خود کند و بر اثر آن گوید:

چون دید که در هنر تمامم حسن عجم نهاد نامم»

(عوفی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۲۲۱)

۹- از این رو ذکر شماخی به عنوان پایتخت شروان اساساً نارواست و اگر خاقانی صفت «دار الملک» را به شماخی نسبت می‌دهد (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۷۶)، صرفاً از باب تکریم و تمجید است.

۱۰- (ببرید «سپید موی») خصم خاقانی گفته بود موی خاقانی را در خانه خود، بریدم به جهت قباحتی که از او صادر شده بود. (خاقانی، ۱۳۸۹، ص ۳۳۸)

۱۱- مهری که خاقانی نسبت به این زن روستایی داشته، از ابیات دیوان نیز قابل استنتاج

است:

یادش آید که به شروان چه بلا برد و چه دید
 نکبتی کآن پشه و باشه ز نکبا بینند
 بس که دید آفت اعدا ز پی انس عیال
 مردم از بهر عیال آفت اعدا بینند
 موسی از بهر صفورا کند آتش خواهی
 و آن شبانیش هم از بهر صفورا بینند
 (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۱۰۰)

۱۲- شیعی بودن خاقانی با چنین ابیاتی مسلم نمی‌گردد؛ آنگونه که شیعی بودن حافظ نیز با استناد به چنین بیتی قابل پذیرش نیست:

حافظ، اگر قدم زنی در ره خاندان، به صدق
 بدرقه رهت شود همّت شحنه نجف
 (حافظ، ۱۳۷۴، ص ۲۵۲)

۱۳- در پاره‌ای از اشعار خاقانی، مستقیم و غیر مستقیم سخن از توبه به میان آمده است. او در بیتی بازگشت خود به بارگاه منوچهر را به انصراف شروانشاه از واداشتتش به باده نوشی مشروط ساخته است:

مریم طبعش نکاح یوسف وصف تو بست
 مریمی با حسن یوسف نی چو یوسف کم بها
 لیک با ام‌الخبائث چون طلاقش واقع است
 خسروش رجعت نفرماید به فتوی جفا
 (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۲۳)

برای اطلاع بیشتر در باب توبه خاقانی رجوع کنید به: معدن‌کن، ۱۳۷۵، صص ۷۰-۶۸
 ۱۴- خاقانی در پاسخ به نامه منظوم نجم‌الدین احمد سیمگر، از فقر به معنای نیاز به حق و بی‌نیازی از خلق سخن گفته است که این قصیده نیز مربوط به روزگار جوانی خاقانی است.
 (خاقانی، ۱۳۸۵، ص ۳۲۴)

۱۵- نامه خاقانی به وحیدالدین نیز در همین مکان نگارش یافته است. (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۲۹۳)

۱۶- آن دو بیت خاقانی که این‌گونه نظر شمس را گرفته کدام ابیات دیوان خاقانی‌اند؟ نمی‌دانیم؛ اما می‌دانیم که با توجه به سیطره بلامنازع سنایی بر ادبیات عرفانی آن روزگار، سخن شمس نمی‌توانسته از سر گزافه، گفته شده باشد.

۱۷- این قول درست نمی‌نماید چون دیدار خاقانی با جمال‌الدین موصلی باید پس از حج و در راه بازگشت رخ داده باشد.

- ۱۸- استعلامی نیز با استناد به پنجاه سالگی خاقانی در قصیده ترساییه، حبس او را در زمان اخستان و در حدود سال ۵۷۰ دانسته است. (استعلامی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۹۹۵)
- ۱۹- با توجه به این اشاره خاقانی، تاریخ حبس نخست وی اواخر جمادی‌الآخر و یا رجب‌المرجّب سال ۵۵۱ هـ ق. بوده که مطابق تقویم تطبیقی ۹ روز اوّل ماه آب با ۹ روز آخر جمادی‌الآخر و ۲۱ روز دیگر آن با ماه رجب مطابق بوده است. (ماهیار، ۱۳۸۸، صص ۲۷-۲۶)
- ۲۰- باب‌الباب یا باب‌الابواب نامی است که جغرافیون عرب به شهر دربند واقع در دامنه‌های جبال قفقاز و ساحل غربی بحر خزر اطلاق نمایند. (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۳۰۴)
- ۲۱- قیاس شود با این ابیات از تحفة‌العراقین:

حِرم به در طغان همی خواند	آزم به سوی تکین همی راند
عقلم دَرِ آرزو همی سفت	هوشم سخن طمع همی گفت...
آخر، شبی از ره تحیر	رفتیم به ولایت تفکر
عقل آمد و گوش من بیفشرد	پس، شد به دکان وحدتم برد...

(خاقانی، ۱۳۸۷، صص ۵۴-۵۵)

- ۲۲- ابیاتی از تحفة‌العراقین که در نکوهش زر آمده، با این رفتار خاقانی، همسویی دارد:

تا هست دل تو بسته زر	کی بر رخ تو گشاید این در...
...خاقانی را به چشم هستی	دیدار زر است بت پرستی
اوراست طریق بت شکستن	از آزر آز، پی گسستن

(همان، ص ۱۸)

- ۲۳- شواهد دیگری هم در دیوان خاقانی به چشم می‌خورد که خودداری وی را از پذیرفتن مناصب دیوانی در دوره‌ای از زندگی بیان می‌کند؛ از جمله در قصیده مشهور به مطلع:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند؟ عندلیبم، به گلستان شدنم نگذارند

(همان، ۱۵۳)

به این معنی اشاره شده است:

عقل و عصمت که مرا تاج فراغت دادند بر سر منصب دیوان شدنم نگذارند

(همان، ص ۱۵۴)

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

- ۱- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ (۱۳۳۷)، آتشکده آذر، به اهتمام سیدجعفر شهیدی، بی جا، مؤسسه نشر کتاب.
- ۲- آموزگار، سیدحسین (۱۳۳۳)، مقدمه تحفة الخواطر و زبدة النواظر، تهران، بی نا.
- ۳- اخسیکتی، اثیرالدین (۱۳۳۷)، دیوان اثیرالدین اخسیکتی، تصحیح رکن الدین همایون فرخ، تهران، بی نا.
- ۴- استعلامی، محمد (۱۳۸۷)، نقد و شرح قصاید خاقانی، تهران، انتشارات زوآر.
- ۵- اصفهانی، جمال الدین محمد بن عبدالرزاق (۱۳۶۲)، دیوان جمال الدین اصفهانی، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سنایی.
- ۶- امامی، نصرالله (۱۳۸۵)، ارمغان صبح (گزیده قصاید خاقانی)، چاپ سوم، تهران، انتشارات جامی.
- ۷- اوحدی بلیانی، تقی الدین محمد (۱۳۸۹)، عرفات العاشقین و عرصات العارفين، تصحیح ذبیح الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- ۸- بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸)، دیوان مجیرالدین بیلقانی، تصحیح و تعلیق محمد آبادی، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- ۹- تربیت، محمدعلی (۱۳۱۴)، دانشمندان آذربایجان، چاپ دوم، تهران، چاپخانه مجلس.
- ۱۰- جامی، نورالدین عبدالرحمن (۱۳۷۹)، بهارستان و رسائل جامی، تصحیح اعلا خان افصح زاد، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- ۱۱- _____ (۱۳۷۳)، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح محمود عابدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اطلاعات.

- ۱۲- حافظ (۱۳۷۴)، دیوان، تصحیح قزوینی - غنی، با مجموعه تعلیقات و حواشی محمد قزوینی، به اهتمام ع - جریزه‌دار، چاپ پنجم، تهران، نشر اساطیر.
- ۱۳- ناشناس (۱۳۴۰)، حدودالعالم من المشرق الی المغرب، تهران، منوچهر ستوده.
- ۱۴- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۷)، تحفةالعراقین، به کوشش علی صفری آق‌قلعه، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- ۱۵- _____ (۱۳۳۳)، تحفةالعراقین، حواشی و تعلیقات یحیی قریب، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ۱۶- _____ (۱۳۸۵)، ختم‌الغرائب (تحفةالعراقین)، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- ۱۷- _____ (۱۳۸۹)، دیوان خاقانی شروانی، به تصحیح و تعلیقات علی عبدالرسولی، تهران، انتشارات سنایی.
- ۱۸- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۸۵)، دیوان خاقانی شروانی، به کوشش سید ضیاءالدین سجادی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات زوآر.
- ۱۹- _____ (۱۳۶۲)، منشآت خاقانی، تصحیح محمد روشن، چاپ دوم، تهران، انتشارات کتاب فرزاد.
- ۲۰- دشتی، علی (۱۳۵۷)، «خاقانی» شاعری دیرآشنا، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۱- دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۸۵)، تذکرةالشعراء، تصحیح فاطمه علاقه، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۲- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۲۳- رازی، امین‌احمد (۱۳۷۸)، تذکرة هفت‌اقلیم، تصحیح محمدرضا طاهری (حسرت)، تهران، انتشارات سروش.

- ۲۴- زرّین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵)، از گذشته ادبی ایران، چاپ سوم، تهران، نشر سخن.
- ۲۵- _____ (۱۳۸۹)، با کاروان حله، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات علمی.
- ۲۶- _____ (۱۳۸۸)، نقد ادبی، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۲۷- سجّادی، سیدضیاءالدین (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی شروانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات زوآر.
- ۲۸- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۸۵)، دیوان سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، چاپ ششم، تهران، انتشارات سنایی.
- ۲۹- شبلی نعمانی، محمد (۱۳۶۴)، شعرالعجم، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- ۳۰- شمس تبریزی، محمدبن علی (۱۳۸۴)، مقالات شمس، تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، چاپ سوم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۳۱- شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۷۷)، مجالس المؤمنین، چاپ چهارم، تهران، انتشارات کتابفروشی اسلامیّه.
- ۳۲- شیروانی، زین العابدین بن اسکندر (۱۳۱۵)، بستان السیاحه (سیاحت نامه)، تهران، چاپ عبدالله مستوفی (چاپ افست تهران).
- ۳۳- ظفری، ولی الله (۱۳۸۸)، حبسیّه در ادب فارسی، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۳۴- عطار، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۴)، منطق الطیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ویرایش دوم، تهران، نشر سخن.
- ۳۵- عوفی، محمد (۱۳۶۱)، لباب الالباب، با مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی و تحقیقات سعید نفیسی، تهران، انتشارات کتابفروشی فخر رازی.

- ۳۶- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۸۰)، سخن و سخنوران، چاپ پنجم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۳۷- فلکی شروانی، نجم‌الدین محمد (۱۳۴۵)، دیوان فلکی شروانی، به اهتمام طاهری شهاب، تهران، انتشارات ابن سینا.
- ۳۸- قزوینی، زکریا (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مرادبن عبد-الرحمان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۹- قمی، عباس (۱۳۶۳)، هدیه الاحباب، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۴۰- کاشانی، میر تقی‌الدین (۱۳۹۳)، خلاصه‌الاشعار و زبدة الافکار، به اهتمام یوسف بیگ بابا پور، تهران، انتشارات سفیر اردهال.
- ۴۱- کربلایی تبریزی، حافظ حسین (۱۳۸۳)، روضات الجنان و جنات الجنان، تصحیح جعفر سلطان‌القرائی، تبریز، انتشارات ستوده.
- ۴۲- کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴)، خاقانی شروانی (حیات، زمان و محیط او)، ترجمه میرهدایت حصاری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴۳- گلچین معانی، احمد (۱۳۶۳)، تاریخ تذکره‌های فارسی، تهران، انتشارات سنایی.
- ۴۴- گویاموی، قدرت‌الله (۱۳۸۷)، نتایج الافکار، تصحیح یوسف بیگ باباپور، قم، مجمع ذخایر اسلامی.
- ۴۵- لودی، شیرعلی‌خان (۱۳۷۷)، مرآت‌الخیال، به اهتمام حمید حسنی، بی‌جا، نشر روزنه.
- ۴۶- ماهیار، عباس (۱۳۸۸)، مالک ملک سخن، تهران، نشر سخن.
- ۴۷- مدرّس، محمدعلی (۱۳۴۶)، ریحانة‌الادب، چاپ دوم، تهران، انتشارات خیام.
- ۴۸- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

- ۴۹- معدن‌کن، معصومه (۱۳۷۵)، نگاهی به دنیای خاقانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵۰- معصوم علیشاه (۱۳۸۲)، طرائق الحقایق، به کوشش محمدجعفر محبوب، چاپ دوم، تهران، انتشارات سنایی.
- ۵۱- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، احسن التّقسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان.
- ۵۲- ناصر خسرو (۱۳۷۲)، دیوان، به اهتمام و تصحیح مجتبی مینوی و تعلیقات علی اکبر دهخدا، چاپ سوم، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
- ۵۳- نوایی، امیرعلیشیر (۱۳۶۳)، مجالس النفایس، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات منوچهری.
- ۵۴- واله داغستانی، علیقلی (۱۳۸۴)، ریاض الشعرا، تصحیح محسن ناجی نصر-آبادی، تهران، نشر اساطیر.
- ۵۵- رواینی، سعدالدین (۱۳۸۴)، مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ دهم، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۵۶- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۵)، ریاض العارین، تصحیح ابوالقاسم رادفر، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۵۷- _____ (۱۳۸۲)، مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵۸- حسن، هادی (۱۳۸۲)، «شروان در قرن ششم هجری»، ساغری در میان سنگستان، تهران، نشر مرکز.

ب) مقالات:

- ۱- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۲)، «خاقانی و محیط ادبی تبریز بر اساس سفینه تبریز»، نامه بهارستان، سال چهارم، شماره اول و دوم، صص ۱۶۴-۱۵۹.

- ۲- کندلی، غفّار (۱۳۴۷)، «نامه به شهاب‌الدین شروانی و بحثی دربارهٔ مسائلی چند از زندگی شاعر»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، شمارهٔ چهارم، سال بیستم، شمارهٔ مسلسل ۸۸، صص ۵۴-۴۱.
- ۳- _____ (۱۳۴۸)، «وابستگی خاقانی با گنجه و سخنی چند پیرامون سوانح زندگی شاعر»، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، شمارهٔ چهارم، سال بیست و یکم، شمارهٔ مسلسل ۹۲، صص ۳۵-۱۸.
- ۴- ناصح، محمدعلی (۱۳۰۴)، «شرح حال خاقانی»، ارمغان، شمارهٔ ۵ و ۶، صص ۲۸-۲۰.
- ۵- نفیسی، سعید (۱۳۲۷)، «شروان و شیروان»، ارمغان، سال بیست و سوم، شمارهٔ ۱، صص ۲۳-۱۰.
- ۶- نوایی، عبدالحسین (۱۳۲۵)، «حبسیات خاقانی»، یادگار، سال سوم، شمارهٔ ۸، صص ۱۹-۹.